

درنگی در پرسش‌های پیرامون

نهضت حسین بن علی علیه السلام

سید محمد رضا حسینی جلالی
ترجمه مهدی مجلسی راد

چکیده

امام حسین علیه السلام امام واجب الطاعة، معصوم از خطا و شهید مظلوم است. سؤالات متعددی پیرامون قیام ایشان وجود دارد که در طول تاریخ به آنها پرداخته شده است و افراد زیادی مشتاق شنیدن پاسخی قانع کننده برای آنها هستند؛ آنکه: چرا امام از مدینه به مکه، و سپس به کوفه رفت؟ درحالی که اگر در مدینه می ماند، مردم به سمتش می آمدند و با او بیعت می کردند؛ چرا وقتی خبر شهادت مسلم و خیانت کوفیان را شنید، بازنگشت؟ قیام ایشان چه هدف و فایده‌ای را دنبال می کرد که ارزش داشت خونس در راه آن ریخته، و خانواده‌اش اسیر شود؟ چرا ایشان مثل برادرش امام مجتبی علیه السلام با حاکمیت صلح نکرد تا جانش را حفظ کند؟ چرا ایشان خانواده را همراه آورد درحالی که می دانست که خودش کشته، و به آنان اهانت خواهد شد؟ برگزاری محافل حسینی چه فایده‌ای دارد و چرا تا روز قیامت باید این جلسات برپا شود؟

این مقاله در پی پاسخی متقن و علمی به این سؤالات است.

کلیدواژه: امام حسین علیه السلام، کربلا، قیام حسینی، حکمت عزاداری، بنی‌أمیه، یزید.

قیام امام حسین علیه السلام یکی از جنبش‌هایی است که در صدد اصلاح جامعه اسلامی برآمد و در میدان ماندگاری، گوی سبقت را ربود و از جهت غنا و فایده، حقیقتاً بر تمامی قیام‌های مشابه فائق آمد و با توجه به بستر شکل‌گیری این قیام، می‌توان آن را بهترین و کارآمدترین حرکت اجتماعی قلمداد کرد.

سؤالات متعددی درباره این قیام پیروز وجود دارد که در طول تاریخ به آنها پرداخته شده است. نویسنده در این نوشتار تلاش می‌کند به آن پاسخ گوید:

چرا امام از مدینه به مکه و سپس به کوفه رفت؛ درحالی که اگر در مدینه می‌ماند، مردم به سمتش می‌آمدند و با او بیعت می‌کردند؟

چرا وقتی خبر شهادت مسلم و خیانت کوفیان را شنید، بازنگشت؟
 قیام ایشان چه هدف و فایده‌ای را دنبال می‌کرد که ارزش داشت خودش در راه آن ریخته، و خانواده‌اش اسیر شوند؟

چرا ایشان مثل برادرش امام مجتبی علیه السلام با حکومت صلح نکرد تا جانش را حفظ کند؟
 چرا ایشان خانواده را همراه آورد؛ درحالی که می‌دانست که خودش کشته، و به آنان اهانت خواهد شد؟

برگزاری محافل حسینی چه فایده‌ای دارد و چرا تا روز قیامت باید این جلسات برپا شود؟
 برای شناخت بهتر این واقعه تاریخ‌ساز و فلسفه آن باید از دو زاویه به آن توجه کنیم:

۱. بستر تحقق این قیام؛

۲. حاکمان جامعه اسلامی در آن زمان.

با توجه به این دو زاویه، به خوبی می‌توانیم درک کنیم که چرا ایشان از مدینه خارج شد و علی‌رغم خیانت کوفیان، شجاعانه به مسیر خود ادامه داد و حاضر شد جان و مال و حتی خانواده خود را در پای آن هدف فدا کند.

همچنین با بررسی بستر قیام امام حسین علیه السلام از جهت اجتماعی، و مقایسه آن با بستر

اجتماعی صلح امام حسن علیه السلام، به خوبی خواهیم فهمید که چرا ایشان، همچون برادرش امام مجتبی علیه السلام، تن به صلح نداد.

سپس باید به نقش خانواده ایشان در انتشار قیام و جلوگیری از انحراف و تحریف آن توسط امویان مکار توجه شود تا دلیل همراهی خانواده امام با ایشان در نهضت، روشن گردد. پس از شناخت دقیق این قیام و اهداف والای آن، خواهیم دانست که زنده‌نگه‌داشتن یاد ایشان، ادامه‌ای برای همان مسیر و هدف است و چه برکات بی‌بدیلی برای جامعه بشری به ارمغان می‌آورد.

لازم به ذکر است این متن پیش‌تر به زبان عربی در ماهنامه أجوبة المسائل الدینیة، شماره ۱، دوره ۱۰ و در محرم الحرام سال ۱۳۵۸ قمری در شهر کربلا منتشر شده است.

بسترهای شکل‌گیری قیام حسینی

در ابتدا لازم است به بسترهایی که امام حسین علیه السلام در آن قرار گرفت، توجه کنیم تا متوجه چیزی که ایشان را وادار به خروج از مدینه و قیام کرد، شویم.

۱. افول و بی‌حرکی جامعه

بی‌حرکی و افول، بهترین تعبیری است که می‌توان از آن برای به تصویر کشیدن وضعیت جامعه آن روز استفاده کرد. سکون و افول مرگباری که در آن زمان بر جامعه حاکم شده بود، ابعاد گوناگونی داشت:

الف) افول دینی: بدین معنا که از اسلام، تنها اسمی باقی مانده بود و از قرآن، فقط رسم و نوشتاری! آموزه‌های دینی پوسیده، و نشانه‌های آن واژگون گشته بود. بی‌حرمتی به مظاهر دینی فراوان شده بود و هیچ نشانی از دین به چشم نمی‌خورد.

ب) افول عملی: بدین معنا که در آن برهه، هیچ رویداد و عمل شایان ذکری برای جامعه اسلامی ثبت نشده بود و مسلمانان در همه امور، گرفتار رخوت و سستی عجیبی شده بودند؛ نه کشورگشایی و پیروزی بر دشمنان و نه حرفه، صنعت، پول و ثروت چشمگیری.

ج) افول فکری: بدین معنا که هیچ اندیشمند آزاده، مبتکر افتخارآفرین و نوآور حادثی نبود؛ مگر اینکه به قتل رسید و جامعه از برکت فکر و اندیشه پویای چنین افرادی، محروم گشت.

د) افول قوت و قدرت: بدین معنا که هیچ منجی و مصلحی وجود نداشت تا آشفتگی‌ها و اختلافات جامعه اسلامی را سامان دهد و از ذلت و خواری رهایی بخشد. هیچ رهبر دلسوزی وجود نداشت تا جامعه را از تنگناها و مشکلات عبور دهد و وضعیت وخیم و نگران‌کننده جامعه را رو به اصلاح، هدایت کند. ترس، تمامی حرکات و سکنات مسلمانان را در بر گرفته بود و قدرتی نداشتند تا از این حالت فرار کنند.

جامعه اسلامی در اثر این موارد و ابعاد دیگر بی‌حرکی و افول، به شدت منزوی شد و همچون جسمی بی‌جان، هیچ دفاع و حرکتی نداشت؛ از این رو امام حسین علیه السلام بر خود لازم می‌دید که روحی دوباره در این پیکر بی‌جان بدمد و آن را به حرکت و پیشرفت وادارد.

۲. حکومت فاسد اموی

حکومت فاسد اموی، در زمان اباعبدالله علیه السلام زمام امور را به دست داشت. این حکومت تلاشی جز خفه کردن صدای اسلام و حقیقت نداشت و عمیقاً به دنبال زنده کردن سنت‌های جاهلی بود. باطن کتیف و ریشه‌های آلوده این حکومت را می‌توان در تقابل میان علی علیه السلام و معاویه، و میان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ابوسفیان جست‌وجو کرد. دل‌های دور از حق امویان، همواره زخم‌های جنگ بدر و حنین را به خاطر داشت و کینه‌های عمیقی از اسلام و دلاوران آن، در خود جای داده بود. امویان همواره چشم‌انتظار شکست اسلام بودند تا کینه و مرضی که در دل داشتند را آشکار سازند و سنت‌های سخیف جاهلی را دوباره برپا کنند. این آرزو همواره در دل تاریک آنان بود تا وقتی که به قدرت رسیدند.

معاویه کارهای ناشایستی را به انجام رسانید: از نشر معارف حقیقی اسلام توسط امیرالمؤمنین علیه السلام جلوگیری کرد و جامعه را از خیر و صلاح، به ورطه گمراهی و افول کشاند؛ غوغا و آشفتگی را در ممالک اسلامی ایجاد کرد که در پی آن، غارت‌ها و جنگ‌های سنگینی

درگرفت؛ مجرمان افسارگسیخته و فراری از حکم اسلام را به حال خود رها کرد تا مرتکب اشتباهاتی نابخشودنی شوند؛ نیکان و صلحای بسیاری را از مهاجرین و انصار به قتل رساند و مفسد بی شمار دیگری نیز در اسلام پایه گذاری کرد.

این جریان ادامه داشت تا جایی که معاویه، فرزند سرکش و فاجرش، یزید، را به خلافت گمارد. یزید کسی بود که حرمت دین را لگدمال کرد و تمام کینه های جدش، ابوسفیان، و پدرش، معاویه، نسبت به دین در او متبلور شد و بر کینه اش نسبت به دین افزود. در مقابل، حسین علیه السلام قرار داشت که به شایستگی، مظهر حق و عدالت خواهی بود و روحیه حق طلبی و قداست جدش، رسول الله صلی الله علیه و آله، در چهره او نمایان بود. همچنین ایمان پدرش، علی ابن ابی طالب علیه السلام، بر قوتش افزوده بود. از چنین تقابلی میان حق و باطل، چه نتیجه ای انتظار می رود؟! بله، قیام اباعبدالله علیه السلام از این بستر شروع شد.

علل قیام امام حسین علیه السلام

امام حسین علیه السلام در موقعیتی بسیار خطیر و حساس قرار گرفته بود؛ یا باید با یزید کفرپیشه، بیعت می کرد که در این صورت خود امام و دین خدا، محکوم به فنا و نابودی بود یا اینکه بیعت نمی کرد - که همین کار از ایشان مورد انتظار بود- که در این صورت یزید ایشان را مجبور به بیعت می کرد و در صورت ممانعت، ایشان و عده زیادی از قریش که حامی ایشان بودند، به قتل می رسیدند و قتل عامی بزرگ رخ می داد.

اکنون امام چه باید می کرد؟! چه وظیفه ای بر عهده ایشان بود؟ تدبیر امام، خروج از مدینه بود. ایشان هرگز بیعت با یزید را نپذیرفت و مجبور شد به سمت مکه، و از آنجا به سمت عراق مهاجرت کند تا از ستم یزید و عوامل او در امان باشد. لذا ایشان مخفیانه به سمت مکه روانه شد. آنچه امام را واداشت که از مدینه خارج شود و دست به قیام زند، بدین شرح است:

۱. زنده کردن دین و اصلاح کژی ها

اصلاح مفسد و کژی ها، مهم ترین علت خروج ایشان است که در ابتدای قیام، به آن

تصریح کردند. ایشان در توصیه‌ای به برادرش، محمد بن حنفیه، فرمود:

من از سر تکبر و خودرأیی و برای ایجاد فتنه و فساد و ستمگری از مدینه خارج نمی‌شوم؛ بلکه فقط و فقط به امید اصلاح در امت جدم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ چنین می‌کنم. من می‌خواهم مردم را به خوبی‌ها متوجه کنم (امر به معروف) و آنها را از پلیدی‌ها دور سازم (نهی از منکر) و بر سیره جدم، رسول‌الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، و پدرم، علی بن ابی‌طالب عَلَيْهِ السَّلَام، ثابت قدم باشم. (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۴۴، ص ۳۲۹ و ۳۳۰)

هدف والای اباعبدالله عَلَيْهِ السَّلَام، اصلاح حکومت و هدایت جامعه به سمت سعادت، امنیت و حتی آسایش مادی و دنیوی بود. ایشان اراده کرده بود که جامعه اسلامی را به زیبایی‌های اسلام بازگرداند و آنها را از تاریکی‌های حکومت بنی‌امیه برهاند.

جامعه اسلامی به دست حاکمان بنی‌امیه به وارونگی فرهنگی و دینی مبتلا شده بود و امام می‌خواست فرهنگ اسلامی را بازگرداند و پرچم‌های رفیع انسانیت را دوباره به اهتزاز درآورد. ایشان در صدد بود که حرکت جامعه اسلامی را از خطوط بت‌پرستی و سنت‌های جاهلیت خارج سازد و به سمت فرهنگ اصیل قرآنی و سنت‌های نبوی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جهت‌دهی کند.

پس می‌توان گفت که امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام در پی دو چیز بود:

الف) زنده کردن سنت‌های اسلام که اموی‌ها آن را نابود کرده بودند؛

ب) پا گذاشتن بر سنت‌های کثیف حاکمان بنی‌امیه و از بین بردن آنها.

ایشان در نامه‌ای خطاب به مردم بصره می‌نویسد: «من، شما را به کتاب خدا و سنت پیامبرش صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دعوت می‌کنم؛ زیرا سنت‌های حسنه نابود، و بدعت‌ها زنده و پابرجا گشته است». (ابومنخف، ۴۱۷ق، ص ۱۰۳ - ۱۰۷)

۲. فرار از یزید

یزید ملعون، همواره دشمنی و کینه اباعبدالله عَلَيْهِ السَّلَام و پدران پاکش را در دل داشت و دائماً منتظر فرصتی برای ضربه زدن و انتقام بود. او در موارد متعددی دستور قتل امام را صادر کرد؛ از جمله: الف) نامه‌ای به ولید بن عتبه، والی خود در مدینه، نوشت و به او دستور داد که از امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام

بیعت بگیرد. او در پایان نامه، این‌گونه نوشت: «...اگر [امام حسین علیه السلام] از بیعت خودداری کرد، گردن او را بزن!...». (ابن شهر آشوب، ۱۳۷۹ق، ج ۴، ص ۸۸)

ب) زمانی که عمرو بن سعید را به همراه لشکر بزرگی به حجاز فرستاد تا امور مربوط به حج را سامان دهد، به او دستور داد که اگر حسین با تو وارد جنگ و جدال شد، تو نیز با او بجنگ و اگر قدرت یافتی، او را به قتل برسان! اگر رو در رو نتوانستی او را بکشی، با نیرنگ و فریب، او را به قتل برسان. (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۴۵، ص ۹۹)

ج) زمانی که برای کشتن امام دسیسه کرد و سی نفر از افراد شیطان‌صفت بنی‌امیه را با لباس مبدل در میان حاجیان فرستاد تا ایشان را به قتل برسانند، به آنها دستور داد که امام حسین علیه السلام را در هر حالی که بود، به قتل برسانید؛ حتی اگر به پرده کعبه چنگ انداخته بود! امام حسین علیه السلام وقتی از این دسیسه باخبر شد، حج خود را تبدیل به عمره مفرده کرد و از مکه خارج شد. (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۴۵، ص ۹۹)

موارد دیگری هم وجود دارد که یزید اقدام به قتل امام حسین علیه السلام کرد و امام با زیرکی از چنگال ظالمانه او فرار کرد. این موارد ادامه داشت تا آنجا که حضرت به سرزمین کربلا رسید و نهضت خود را علنی کرد.

۳. اتمام حجت با اهل کوفه

یکی از مهم‌ترین انگیزه‌های قیام امام حسین علیه السلام، اجابت دعوت کوفیان بود. کوفیان به صورت پنج نفره، ده نفره و بیشتر، نامه‌هایی به امام فرستادند به این مضمون: به سمت لشکری بیا که برایت سامان یافته! (فتال نیشابوری، ۱۳۷۵ش، ج ۱، ص ۱۷۲) تعداد این نامه‌ها، طبق گزارشات تاریخی، به دوازده‌هزار نامه رسید. (ابن نما حلی، ۱۴۰۶ق، ص ۲۶) کوفیان در این نامه‌ها از امام درخواست کرده بودند که برای رهایی و نجات مردم از ذلت و خواری، قیام کند و به او وعده نصرت و یاری داده بودند.

با این درخواست‌های مکرر و مؤکد، امام وظیفه داشت که به فریاد مظلومیت آنان پاسخ دهد تا حجت بر آنان تمام شود؛ به خصوص اینکه کوفیان استقبال خوبی از فرستاده امام،

مسلم بن عقیل، به جای آورده بودند و جمعیتی در حدود سی هزار نفر با او بیعت کرده بودند. اکنون سؤالی به ذهن می‌آید که در مسیر کربلا هنگامی که خبر بی‌وفایی و خیانت کوفیان به امام رسید، چرا ایشان از ادامه مسیر منصرف نشد و به راه خود ادامه داد؟ دو پاسخ می‌توان به پرسش داد:

الف) عشق یاران به شهادت

جواب نخست این سؤال آن است که یاران و همراهان امام از بازگشت ابا داشتند و هنگامی که امام خبر شهادت مسلم را به آنان داد و نظرشان را جویا شد، آن شیرمردان گفتند: «به خدا قسم هرگز از این مسیر باز نمی‌گردیم تا جان خود را فدا کنیم و جام شیرینی که مسلم سرکشید، ما نیز سربکشیم». (مفید، ۱۴۱۳ق، ج ۲، ص ۷۵)

با این اوصاف، دور از عدالت بود که امام آنان را رها کند و بازگردد؛ زیرا آنان تا آن لحظه، جان و مال و همه دارایی خود را خالصانه در راه امام فدا کرده بودند و آن قدر وفاداری و از خود گذشتگی نشان داده بودند که امام در وصف آنان فرموده بود: «پس از رفتن یارانم، خیری در زندگی وجود ندارد...». (مفید، ۱۴۱۳ق، ج ۲، ص ۷۵)

ب) ناچار بودن امام

جواب دوم این است که در آن لحظات، پناهگاه دیگری وجود نداشت که امام بدان پناه برند و از شرّ و کینه دشمن در امان بمانند. لذا چاره‌ای جز ادامه مسیر نداشتند.

۴. حفظ احترام حرم الهی

امام حسین علیه السلام سعی کرد در اولین فرصت از مکه خارج شود تا مبادا میان ایشان و فرستادگان و عمّال یزید جنگ و نزاعی رخ دهد و خدای ناکرده به خانه خدا بی‌احترامی شود؛ زیرا یزید ملعون دستور داده بود که به هر نحو، امام را به قتل برسانند؛ حتی اگر ایشان به پرده کعبه چنگ انداخته باشد! (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۴۵، ص ۹۹؛ موسوی مقررّم، بی‌تا، ج ۱، ص ۱۶۵)

این نیز یکی از علل خروج ایشان از مکه بود.

۵. گسترش قیام

دقیقاً زمانی که مسلمانان از سراسر دیار اسلامی به سمت مکه آمده بودند تا مشغول حج شوند، امام مکه را ترک کرد و حج خود را ادامه نداد. این کار، شیوه‌ای برای انتشار و علنی کردن قیام علیه یزید بود و باعث شد که صحبت درباره مخالفت و بیعت نکردن امام با یزید، نُقل هر محفلی شود و توجه همگان را به خود جلب کند. امام با این حرکت، قیامی فکری را به سرعت برق در میان مردم رقم زد.

مرحوم شهرستانی در کتاب نهضة الحسین علیه السلام می‌نویسد:

آوازه خروج نابهنگام ایشان از مکه، در سراسر حجاز و دیگر مناطق پیچید. مردم از یکدیگر می‌پرسیدند: چه اتفاق بزرگی در حال رخ دادن است؟! آیا حسین علیه السلام حج را به جای آورد یا نه؟! چرا با این عجله از مکه خارج شد؟! او قصد دارد به کجا برود؟! چه کاری مهم‌تر از حج برایش پیش آمده که مجبور شده در این ایام از حج منصرف شود؟!

امام حسین علیه السلام با خیل عظیمی از سواران و پیادگان و با همراهی اهل و عیال و خانواده خویش - که همچون هاله‌ای، دور این ماه با عظمت را گرفته بودند - مکه را ترک کرد. این حرکت جمعی چشمگیر، قدمی در راستای گسترش و علنی کردن قیام بود؛ زیرا زمانی که برای خروج از مکه انتخاب کرده بود، زمانی خاص بود که حتی اگر کسی در آن زمان به تنهایی از مکه خارج می‌شد، نگاه پرتعجب مردمی که در حال آمدن به مکه بودند را به خود جلب می‌کرد؛ چه رسد به چنین گروه با عظمتی. این کار، امری سؤال برانگیز و نامأنوس بود که هر بیننده‌ای را در جای خود می‌خکوب می‌کرد و هر عابری را به تفکر وامی‌داشت. این نحوه خارج شدن از مکه نیز مردم را از قیام مهم امام حسین علیه السلام باخبر ساخت. (حسینی شهرستانی، بی‌تا، ص ۵۶)

امام حسین علیه السلام از مکه روانه عراق شد تا با ایثار و از خود گذشتگی، برکات ارزشمندی را نه فقط برای جامعه خفته آن روز، بلکه برای تمام بشریت تا قیامت به ارمغان آورد. خارج شدن

از مکه به سمت عراق، اولین گام علنی از قیام بزرگ ایشان به حساب می‌آید و واکنش یزید به این حرکت، نشان از تأثیرگذاری و اهمیت آن است. یزید زمانی که از خارج شدن امام از مکه باخبر شد، ترس از شورش ایشان در عراق - که مهد تشیع بود - سرپایش را فراگرفت؛ از این رو به عبیدالله بن زیاد، والی خود در کوفه، دستور داد که با ایشان مقابله کند. عبیدالله به دستور یزید، از کوفه خارج شد و به سمت سرزمین طف (کربلا)، سرزمین شجاعت و شهادت حرکت کرد.

برکات نهضت حسینی

آثار نهضت اباعبدالله علیه السلام، آثاری شخصی و مختص به زمانی خاص نبود تا با شهادت ایشان و گذشت زمان، از بین برود؛ بلکه نهضت این بزرگوار، آثار ارزشمندی برای تمام بشریت و همه زمان‌ها به ارمغان آورد. امام حسین علیه السلام... برای بزرگداشت حق و نابودی باطل راه نجاتی را به روی جامعه بشری گشود. لذا نتیجه فریاد حق‌طلبی ایشان، زنده شدن حق در جوامع بشری در همه زمان‌ها بود.

مهم‌ترین برکات نهضت امام حسین علیه السلام عبارت‌اند از:

۱. زنده کردن دین و مقابله با باطل

ارزنده‌ترین فایده این قیام، مقابله با بدعت‌های حاکمان اموی و بازگرداندن جامعه از روش‌های خطرناکی است که محوریتش نابودی اسلام بود. نمونه‌های زیادی از این رویکرد در کتاب‌های تاریخی به چشم می‌خورد؛ برای نمونه به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

الف) کینه و دشمنی معاویه نسبت به امیرالمؤمنین علیه السلام

اولین نمونه، کینه معاویه نسبت به امیرالمؤمنین علیه السلام و دشمنی او با ایشان بود. او در همه حالات و لحظات با سوء استفاده از قدرت خلافت و حاکمیت، این رویکرد مغرضانه را رواج می‌داد. جامعه اسلامی در اثر این جهت‌دهی، دیگر اعتنایی به جایگاه رفیع امامت نداشت، رفتار و منش خود را با الگوهای معصوم منطبق نمی‌کرد، از رهنمودها و کلمات این چراغ‌های

هدایت پیروی نمی نمود و به امر و نهی دلسوزانه آنان ترتیب اثر نمی داد. این شکاف عمیق میان جامعه و امامت موجب شده بود که مردم حتی به قرآن و دستورات آن هم پشت کنند و ذلت و جاهلیت دوباره در میان آنان سر برآورد. اینجا بود که فریاد حق طلبی اباعبدالله علیه السلام آنان را از خواب غفلت بیدار کرد.

(ب) قتل و تبعید افراد حق طلب

مورد دیگر از روش های خطرناک بنی امیه، به قتل رساندن و تبعید کسانی بود که اهل حق، فضیلت، ایمان و جهاد بودند. چه بسیار صحابه بلندمرتبه پیامبر صلی الله علیه و آله، مجاهدان شجاع و قدرتمند، آمران به معروف و ناهیان از منکر که در این حکومت ستمگر، شکنجه و تبعید شدند و در نهایت، به شهادت رسیدند؛ مانند:

- ابوذر، آن صحابی بزرگ، راستگو و مورد اعتماد پیامبر صلی الله علیه و آله که عثمان، او را به ریزه تبعید کرد. (ابن کثیر، ۱۴۰۷ق، ج ۷، ص ۱۵۵؛ ابن عبدالبر، ۱۴۱۲ق، ج ۱، ص ۲۵۳)

- ابن مسعود، آن صحابی بزرگ و صاحب مناقب و مخزن فضائل که ابتدا به او اتهاماتی وارد کردند و سپس او را به شهادت رساندند. (بلاذری، ۱۴۱۷ق، ج ۶، ص ۱۴۶-۱۴۸)

- عمّار که در راه خدا، بسیار استوار و صبور بود و معاویه، او را به شهادت رساند. (ابن عبدالبر، ۱۴۱۲ق، ج ۳، ص ۱۱۳۵)

- حجر بن عدی، آن مرد صالح و باتقوا، و رفقای پاکش که همگی از یاران خاص امیرالمؤمنین علیه السلام بودند و در این حکومت سفاک به شهادت رسیدند. (ابن عبدالبر، ۱۴۱۲ق، ج ۱، ص ۳۳۲-۳۳۴)

- محمد بن ابی بکر و طرفداران باتقوای او که همگی را به شهادت رساندند (ابن کثیر، ۱۴۰۷ق، ج ۷، ص ۳۱۸؛ ابن عبدالبر، ۱۴۱۲ق، ج ۱، ص ۳۳۲-۳۳۴) و بسیاری از یاران شجاع و بافضیلت امیرالمؤمنین علیه السلام که امویان آنان را به قتل رساندند.

حاکمان بنی امیه چنین رویه ظالمانه و هتاکانه ای را در پیش گرفتند تا بتوانند جو حاکم بر جامعه را به نفع خود تغییر دهند و با از میان برداشتن افراد حق طلب و شجاع، راه هرگونه ظلم

و بدعتی را برای خود هموار، و همچون سلاطین، بر جامعه اسلامی پادشاهی کنند. این رویه ظالمانه ادامه داشت تا آنکه خدای متعال گنجینه‌ای به نام حسین علیه السلام را برای نجات دین خود آشکار ساخت و با نهضت بزرگ او، بساط ظلم و ستمگری آنان را در هم پیچید.

ج) گماشتن والیان و سرپرستان ظالم و فاسق

یکی دیگر از سنت‌های باطل حاکمان اموی این بود که والیان و سرپرستان ظلم‌پیشه، دو رو، بی‌اعتقاد و بی‌مبالات را والی مناطق اسلامی می‌گماشتند؛ کسانی که زندگیشان لبریز از فساد، سرکشی و بی‌تقوایی بود و قرار گرفتن چنین افرادی در مسند حکومت، لجن‌مال کردن جامعه به انواع فساد و زشتی‌ها بود؛ برای نمونه: عثمان کسی بود که معاویه را به ولایت شام و ولید را به ولایت کوفه گماشت؛ معاویه، فرزند فاسق خود، یزید را خلیفه پس از خود معین کرد؛ یزید ملعون، عبدالله بن زیاد را والی کوفه قرار داد و آن جنایات هولناک در کربلا، با چنگال خونین او رقم خورد.

بسیاری از مجرمان تاریخ که حق را روسیاه کرده بودند، در این دستگاه فاسد به سرپرستی مردم گماشته می‌شدند و این، رویه‌ای ثابت در میان آنان بود.

۲. افشای باطن کثیف بنی‌امیه

روش ناپسند دیگری که سرلوحه حاکمان بنی‌امیه بود، عداوت و دشمنی با خاندان پاک پیامبر صلی الله علیه و آله و شکستن شوکت و عزت آنان بود. حاکمان بنی‌امیه تمام تلاش و جدیت خود را صرف نابودی این بزرگواران و اهانت به آنان کردند؛ برخی را به شهادت رساندند؛ برخی را به اسارت گرفتند؛ اموال برخی را غارت و غضب کردند؛ برخی را آواره غربت ساختند؛ احترام برخی را لگدمال کردند. خلاصه اینکه هر جسارت و ظلمی که می‌توانستند، در حق خاندان وحی روا داشتند و برای پایین آوردن شأن آنان و کاستن از قدرشان به هر نوع تهدیدی دست زدند.

قیام امام حسین علیه السلام، پایانی بر حکمرانی ظالمانه بنی‌امیه، و پاسخ محکمی به دشمنی و کینه‌توزی آنان بود. این قیام، مردم را از خواب غفلت بیدار کرد و به آنان نشان داد که امویان،

چقدر جامعه اسلامی را دچار عقب‌ماندگی و پس‌رفت معنوی و مادی کرده‌اند. پس از این بیداری اجتماعی، مردم دوباره دست به دامان آن چراغان پاک هدایت شدند و شکافی که امویان میان آنان و اهل بیت علیهم‌السلام ایجاد کرده بودند، برچیده شد. قیام حسینی باعث شد شعار اقامه حق، دوباره سر داده شود و پرده‌های ظاهر‌نمایی و تزویری که امویان بر سیاست‌های کثیف و تاریکشان افکنده بودند، دریده شود. این قیام، سیاست‌های ظالمانه امویان در زمینه دشمنی با اسلام و اهل بیت علیهم‌السلام - که عمری آن را در دل پنهان کرده بودند - را برملا ساخت. امام حسین علیه‌السلام پرده‌های فریب‌کارانه و نیرنگ‌آمیزی که بنی‌امیه بر آلودگی‌های خویش افکنده بودند را درید و حقایق را بر همگان روشن ساخت.

قیام ایشان، از اول تا آخر، مایه رسوایی بنی‌امیه بود:

ابتدا آن سیدجوانان بهشتی و پاره تن پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را از وطن خود خارج ساختند و او را مجبور کردند که به سمت عراق حرکت کند. سپس راه را بر او بستند و نه اجازه بازگشتن به او دادند و نه اجازه دادند مانند هر مسلمان دیگری، به یکی از شهرهای مسلمانان برود. پس از محصور کردن این بزرگوار در آن سرزمین شهادت و محنت، به او و خانواده بی‌دفاعش و حتی کودکان خردسالش، نهایت ظلم و ستم را روا داشتند و سه شبانه‌روز، در آن صحرای گرم و ناآباد، ابتدایی‌ترین نیازهای هر انسان، همچون آب و غذا، را از آن پاکان دریغ کردند. سپس با قساوت تمام و به شنیع‌ترین حالت ممکن، به او و یارانش تاختند و جنگ تمام‌عیاری را با آنان به راه انداختند.

فضاحتی که در پایان قیام، دامن‌گیر بنی‌امیه شد این بود که خیمه‌ها و آشیانه‌های فرزندان و یتیمان رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را به آتش کشیدند و آن غنچه‌های بی‌دفاع را در اوج غربت و بی‌کسی، آواره بیابان کردند. سپس آنها را با وضع بسیار نامناسبی از کربلا به کوفه، و سپس به شام بردند. در آن مسیر و مجالس مملو از ناکسان و نامحرم‌ان، چه اهانت‌ها و بی‌حرمتی‌هایی که بر آن نوامیس رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و اسوه‌های پاک‌ی روا داشتند؛ گویا آنان را اسیران بی‌دین و نامسلمان می‌دیدند!

اینها تنها بخشی از ظلم و هتاک حاکمان گرگ‌صفت بنی‌امیه بود که بر خاندان پاک پیامبر ﷺ روا داشتند و در اثر این جنایات هولناک، وجدان خفتگان بیدار شد و هدف قیام، که همان آشکار ساختن باطن سیاه بنی‌امیه بود، به وقوع پیوست.

۳. زنده ساختن احساس مسئولیت در جامعه

سومین فایده قیام اباعبدالله ﷺ، انتشار روحیه حرکت و احساس مسئولیت در جامعه اسلامی بود. مؤمنان دلسوز دین و جامعه، در پرتو قیام ایشان بود که جان تازه‌ای یافتند و غافلان، از خواب غفلت بیدار شدند. قیام امام حسین ﷺ باعث شد که جهت‌گیری کلان جامعه از عقب‌افتادگی معنوی و مادی به سمت تحرک و پویایی و سعادت تغییر کند؛ از این رو قیام ایشان به الگویی برای پیراستن فسادها و آلودگی‌ها از جامعه تبدیل شد. تمامی کسانی که در وجدان خود، مسئولیتی نسبت به جامعه اسلامی حس می‌کردند، از این حرکت شجاعانه درس آموختند و کسانی که به آلودگی شنیع و کجروی آشکار یزید اعتراض داشتند، عزم و قوت مضاعفی یافتند.

شاهد این مطلب آن است که هنوز مدت زیادی از قیام ایشان نگذشته بود که دیگر مصلحان جامعه اسلامی، در برابر حاکمان ستم‌پیشه اموی سر برآوردند و کسانی که به سیره فاسد آنان معترض بودند، به صورت علنی حرکت‌های اعتراضی خود را آغاز کردند؛ برای مثال، مردم مدینه در پی قیام اباعبدالله ﷺ، واقعه حرّه را رقم زدند و پس از قیام ایشان، عبدالله بن زبیر، مختار ثقفی، ابراهیم بن مالک اشتر، توّابین، زید بن علی و حسین بن علی - که در سرزمین فح به شهادت رسید - جرئت و شجاعت لازم را برای اعتراض به حکومت ظالم بنی‌امیه به دست آوردند. تمامی این قیام‌های اصلاح‌طلبانه، باطل‌ستیزی و مقابله با فساد را از قیام حسین بن علی ﷺ الهام گرفتند و آفتاب شجاعت و روشنگری او بود که بر جان خفته آنان تابید و هویت مقابله با ظلم و تاریکی را در آنان زنده ساخت.

۴. ایجاد قوت و عزم در میان مسلمانان

فایده دیگر قیام ابا عبدالله علیه السلام، زنده ساختن عزم و قوت در میان مسلمانان بود. این دو خصلت در آن زمان به گور رفته بود و ضعف و ناتوانی عجیبی بر جامعه چیره گشته بود. مسلمانان - که روزی اسلام را بر نصف کره خاکی حاکم کرده و کاخ روم را به لرزه درآورده بودند - در برابر حاکمی میمون باز و شراب‌خوار، همچون علیلی زمین‌گیر، ناتوان و لال گشته بودند.

امام حسین علیه السلام با قیام دلاورانه خود، آن روحیه بالا و اراده آهنین را به آنان بازگرداند و خون تازه‌ای برای جهاد در راه خدا، در رگ‌های این مردگان جاری ساخت. پس از آن قیام، دوباره مسلمانان مبارزه با باطل را از سر گرفتند و به سمت حق و اهل حق رو آوردند.

در مجموع نهضت ابا عبدالله علیه السلام چشمه‌ای پرخیر و برکت است که ایشان به سمت ما و تمام بشریت سرازیر کرده تا از آزادگی و معنویت آن سیراب شویم و سعادت‌مندانه زندگی کنیم. قیام ایشان، مناره و مشعلی مقدس و پرفروز است که ایشان بر افروخته‌اند تا در پرتو آن، زندگی گوارا و خداپسندانه‌ای داشته باشیم.

فایده قیام امام حسین علیه السلام، نوعی جهاد درونی، علیه ظلم و فساد است که در وجود تک‌تک افراد بشریت آغاز شده و تا وقتی که حیات بشر ادامه دارد، این شور و حماسه نیز در وجدان‌های بیدار پابرجاست. امام حسین علیه السلام، الگوی هر مصلح، و نصب‌العین هر مظلومی در عالم است و روش و منش این بزرگوار، شاه‌راه سعادت است که در مقابل بشریت و مصلحان آن گشوده شده است.

چرایی بیعت‌نکردن امام حسین علیه السلام با یزید

درباره خودداری امام حسین علیه السلام از بیعت با یزید به چند نکته می‌توان اشاره کرد:

۱. حقد و کینه یزید

یزید، علاوه بر کینه و دشمنی با دین و اجداد پاک امام حسین علیه السلام، نسبت به خود ایشان

نیز کینه و دشمنی عجیبی در دل داشت. شواهد تاریخی زیادی در این باره وجود دارد که مهم‌ترین آنها عبارت‌اند از:

- امام حسین علیه السلام مانع رسیدن یزید به خواسته‌های شرم‌آور و ننگینش بود. ایشان همواره بدی‌های او و حکومتش را بیان می‌کرد و در این باره، دست به روشنگری می‌زد و هیچ فرصتی را برای اعتراض و رسوا ساختن او از دست نمی‌داد. این افشاگری و مبارزه امام با منکرات، یزید را بسیار عصبانی می‌کرد؛ زیرا او فرزند خلیفه وقت بود و امام را فردی عادی می‌پنداشت و برایش بسیار گران بود که فردی مسلمان به او اعتراض کند. نکته جالب این است که هرگاه یزید می‌خواست و حشیانه بر امام یورش برد و ایشان را از میان بردارد، پدرش، معاویه - که از او عاقل‌تر بود - مانعش می‌شد.

- یکی از وقایع تاریخی که از عظمت و فضیلت امام حسین علیه السلام و رذالت و پستی معاویه و فرزندش پرده برمی‌دارد، جریان «ارینب»، دختر اسحاق قُرشی است. جریان از این قرار است که یزید هوسباز، همواره به دنبال زنان و دختران زیبا بود تا آنها را به دست آورد. روزی درباره زیبایی ارینب، مطالبی شنید و هوس به دست آوردن او، در سرش افتاد. او منتظر فرصتی بود تا این مطلب را با پدرش، معاویه، مطرح کند که در این فاصله ارینب با پسرعمویش، «عبدالله ابن سلام»، ازدواج کرد. این اتفاق بر یزید گران آمد و با پدرش، جریان را در میان گذاشت و از شدت ناراحتی‌اش با او سخن گفت. معاویه به او گفت: «این مسئله را در دل پنهان کن و هیچ کجا آن را اظهار نکن».

معاویه شخصی را نزد عبدالله بن سلام فرستاد تا او را فراخواند. هنگامی که به شام آمد، معاویه شیخ‌درباری خود، ابوهریره را نزد او فرستاد تا او را بفریبد و به او بگوید که معاویه علاقه دارد تو را به دامادی بپذیرد. وی با شنیدن این خبر، بسیار خشنود شد و پیشنهاد او را پذیرفت. ابوهریره خبر موافقت او را به معاویه داد. معاویه گفت که نزد دخترم برو و نظر من را با او در میان بگذار؛ چراکه اگر با رضایت دخترم انجام شود، نزدیک‌تر به احتیاط خواهد بود و نظر من نیز این است که ابتدا از دخترم سؤال شود و سپس پاسخ دهم. ابوهریره نزد دختر معاویه رفت و

نظر پدرش را درباره ازدواج با عبدالله به او گفت. دختر، نظر پدر را پذیرفت؛ ولی گفت: «من از همسر فعلی او، ارینب، می ترسم که مبادا از ناحیه او آسیبی به من وارد شود».

ابوهریره سپس نزد عبدالله رفت و این اتفاقات را با او در میان گذاشت و او را فریب داد که همسرش، ارینب، را طلاق دهد. هنگامی که معاویه مطمئن شد که عبدالله، ارینب را طلاق داده است، ابوهریره را به کوفه فرستاد تا به ارینب، خبر طلاقش را بدهد و او را برای یزید خواستگاری کند. ابوهریره به کوفه رفت و در آنجا امام حسین علیه السلام، نوه رسول الله صلی الله علیه و آله را دید.

امام علیه السلام علت آمدن ابوهریره به کوفه را جویا شد و او جریان را برای امام علیه السلام بازگو کرد. امام، ابوهریره را قسم داد که برای ایشان نیز از ارینب خواستگاری کند. او نیز قبول کرد و نزد ارینب رفت. ارینب وقتی خبر طلاق را شنید، به شدت متأثر شد و به گریه و زاری پرداخت. هنگامی که کمی آرام شد، ابوهریره به او گفت: «معاویه تو را برای فرزندش، یزید، خواستگاری کرده و حسین بن علی علیه السلام نیز از تو خواستگاری کرده است. این دو نفر، مرا نزد تو فرستاده اند تا از تو خواستگاری کنم. به کدام یک مایل هستی؟» ارینب، خواستگاری امام حسین علیه السلام را پذیرفت و تمام حيله و نقشه معاویه نقش بر آب شد.

عبدالله بن سلام، دست از پا درازتر، از شام به کوفه بازگشت. او قبل از رفتن به شام، امانتی را نزد ارینب گذاشته بود و برای گرفتنش، نزد امام آمد و از ایشان درخواست کرد که امانت را از ارینب بگیرند و به او بدهند. ارینب نیز ادعای او را تأیید کرد و گفت که این امانت نزد اوست. امام حسین علیه السلام به عبدالله گفت: «خودت نزد ارینب برو و امانتی که به او داده‌ای را خودت پس بگیر». هنگامی که آن دو با یکدیگر روبه‌رو شدند، از سر حسرت و ناراحتی گریستند. در آن صحنه، امام حسین علیه السلام نیت شرافتمندانه خود را این‌گونه بیان کرد:

بروید و با یکدیگر شاد و دلخوش باشید؛ زیرا من شهادت می‌دهم که ارینب را طلاق دادم! من در این مدت هرگز به سوی او دستی دراز نکردم و او را به خانه خود و تحت همسری خود در آوردم تا در برابر یزید و معاویه مکار، از او محافظت کرده

باشم. (دینوری، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص ۲۱۵-۲۲۳)

این است شرافت و تدبیر حسین علیه السلام و از آن طرف، مکر و حيله معاويه! خبر مکر و حيله و ناجوان مردی معاويه، در شام و ديگر بلاد اسلامي پخش شد و همه فهميدند که او به چه نيتی، عبدالله را به شام آورده است. همچنين خبر شرافت و تدبیر امام و باطل کردن حيله معاويه پخش شد و این کار امام، کمر معاويه را نزد طرفداران و مریدانش شکست. با چنین حرکت شرافتمندانه‌ای چه انتظاری از یزید و معاويه، غير از کينه و حقد عمیق وجود خواهد داشت؟!

- مورد دیگری که حقد و کينه یزید را نسبت به امام حسین علیه السلام به دنبال داشت، این بود که امام علیه السلام با خلافت و جانشینی یزید به شدت مخالفت و ممانعت کرد. ایشان در موارد متعددی همچون خطبه‌ها، نامه‌ها، مجالس و اجتماعات، مخالفت خود را به طور صریح اعلام می‌کرد. بارزترین نمونه این مخالفت، نامه‌ای است که به معاويه نوشت و درباره خلافت یزید، به شدت به او اعتراض کرد. (کشی، ۱۴۰۹ق، ص ۴۹)

این نامه برای معاويه و یزید غير قابل تحمل بود و اگر امام مخالفتی جز این نسبت به یزید نکرده بودند، همین کافی بود تا کينه و دشمنی ایشان، در گوشت و پوست یزید ممزوج شود و در اعماق جانش ریشه بدواند.

معاويه با عقل و ذکاوتی که داشت، جنگ و مقابله علنی با امام و تحریک عواطف ایشان را به صلاح حکومت خود نمی‌دید؛ ولی یزید کافر و بی‌خرد، چاره کار را فقط قتل و از میان برداشتن امام می‌دانست. (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۴۵، ص ۹۹؛ موسوی مقرر، بی تا، ج ۱، ص ۱۶۵) از کلمات امام حسین علیه السلام مشخص است که ایشان نیز از قصد و نیت شوم یزید، باخبر بودند؛ برای مثال، امام علیه السلام فرمود:

«من حتی اگر در لانه‌ای از لانه‌های حیوانات زمینی پنهان شوم، آنها مرا خارج کرده، به قتل خواهند رساند». (بحرانی، ۱۴۱۳ق، ج ۳، ص ۴۸۵) همچنین وقتی ابن عباس به ایشان مشورت می‌داد که با یزید صلح کنید و وارد جنگ نشوید، امام فرمود: «هرگز! هرگز! ای ابن عباس، این گروه مرا رها نمی‌کنند و هر کجا باشم، مدام در پی من هستند تا به اجبار، با آنان بیعت کنم

یا مرا بکشند». (بحرانی، ۱۴۱۳ق، ج ۳، ص ۴۸۵) نیز وقتی فرزددق از ایشان سؤال کرد که چرا با عجله از حج دست کشیدید، امام فرمود: «اگر تعجیل نمی کردم، دستگیر می شدم». (مفید، ۱۴۱۳ق، ج ۲، ص ۶۷) به بزرگ قبیله بنی عکرمه نیز فرمود:

«به خدا قسم مرا رها نمی کنند تا آنکه خون لخته شده در قلب مرا از سینه ام بیرون کشند». (مفید، ۱۴۱۳ق، ج ۲، ص ۷۶)

لذا با چنین اوصافی، آیا امام حسین علیه السلام مجاز بودند با یزید - که ترسی از اظهار کفر نداشت - بیعت کنند؟! -

امام حسین علیه السلام می دانستند که هدف یزید از قتل ایشان، تشفی خاطر و خنک شدن دل او و تخلیه کینه ها و عقده های درونی اش است؛ چه امام با او بیعت بکنند و چه بیعت نکنند. این مطلب را جدش پیامبر صلی الله علیه و آله و نیز پدرش امیرالمؤمنین علیه السلام و حتی برادرش امام حسن علیه السلام به او خبر داده بودند و سوء قصد یزید نیز از ظاهر رفتارهایش کاملاً روشن بود؛ برای مثال، تعقیب و گریزهایی که توسط فرستادگان یزید انجام می گرفت و اینکه یزید به والیان و فرستادگانش دستور داده بود که امام را به قتل برسانند و شواهد متعدد دیگری نیز از قصد شوم یزید خبر می داد.

۲. بی اعتمادی امام نسبت به امویان

عامل دیگر بیعت نکردن امام با یزید، بی اعتمادی ایشان نسبت به آن ستمگران بود. چگونه امام می توانستند به آنان اعتماد کنند، درحالی که خلق و خوی آنها فریب کاری بود و روششان خیانت و ستمگری! آیا معاویه نبود که با امام حسن علیه السلام صلح کرد و شروط ایشان را پذیرفت و پس از آن به راحتی، حتی به یکی از آن تعهدات عمل نکرد؟! آیا آن پست فطرتان نبودند که به مسلم بن عقیل، امان نامه دادند و سپس به راحتی آن پاکان را به قتل رساندند؟! -

۳. حفظ عزت و احترام اسلام

امام حسین علیه السلام اگر با یزید میمون باز و شراب خوار بیعت می کرد، چیزی از مجد و عزت دین باقی نمی ماند؛ زیرا بیعت ایشان، نوعی تأیید اعمال شنیع یزید و دیگر کارگزاران فاسد او بود؛ اعمال و رفتاری که در تضاد آشکار با دین و اسلام بود. بیعت امام با یزید، اقرار به

تمامی رفتارها و جملات کفرآلود و ضد دینی او و زیردستانش بود و با این کار، تمام معارف و اعتقادات اسلامی یکجا نابود و ویران می‌گشت و هیچ اثری از آن باقی نمی‌ماند.

چرا امام حسن علیه السلام صلح، و امام حسین علیه السلام قیام کرد؟

حال که دلایل صلح نکردن امام حسین علیه السلام با یزید بیان شد، ممکن است به ذهن بیاید که چرا امام حسن علیه السلام با معاویه بیعت کرد. آیا صلح ایشان، تأیید اعمال فاسد و ضد دینی معاویه نبود؟ پاسخ این است که شرایط و بستری که امام حسن علیه السلام را وادار به صلح کرد، در مقایسه با شرایط و بستری که امام حسین علیه السلام را وادار به قیام کرد، تفاوت بسیاری داشت. امام حسن علیه السلام بوی خیانت و بی‌وفایی را از یاران خود حس می‌کرد و حتی رفتارهای خائنانه‌ای از بزرگان لشکر خود مشاهده کرده بود؛ چنان‌که برخی از آنان به معاویه نامه نوشته بودند: «ما همراه تو هستیم و اگر بخواهی، حسن را دست‌بسته به تو تحویل می‌دهیم». (مفید، ۱۴۱۳ق، ج ۲، ص ۱۲)

این شرایط مظلومانه، در زمان امام حسین علیه السلام وجود نداشت و ایشان، امید قوی داشتند که بتوانند در کوفه حکومت تشکیل دهند؛ اما پس از اینکه از خیانت کوفیان آگاه شدند، راهی برای بازگشت نداشتند.

امام حسن علیه السلام راهی جز صلح با معاویه نداشتند تا خود، فرزندان و شیعیان‌شان را از نابودی کامل نجات دهند و آن شروط را بر معاویه تحمیل کنند.

با وجود این اختلاف شرایط، نباید معاویه مکار را با یزید بی‌خرد مقایسه کرد؛ چرا که معاویه با مکر و نیرنگ خویش، خود را مقید به دین و اسلام نشان می‌داد، ولی یزید به صورت علنی مرتکب گناهان بزرگ می‌شد و حتی به راحتی کلمات کفرآلود بر زبان جاری می‌ساخت. لذا آیا صلح ایشان با یزید، حاصلی جز بیعت با جرثومه تاریکی یا کشته شدن در پی داشت؟!

چرا امام حسین علیه السلام خانواده را همراه خود به کربلا آورد؟

درباره علل همراه ساختن خاندان و زنان و کودکان در این نهضت به چند نکته می‌توان

اشاره کرد:

۱. ادامه و تکمیل قیام

قیام و دعوت امام حسین علیه السلام، با کشته شدن ایشان پایان نیافت؛ بلکه این حرکت جهادی پس از شهادت ایشان نیز بی وقفه ادامه یافت و از کربلا، آن سرزمین شهادت، تا کوفه، و سپس تا شام، پایتخت و آشیانه بنی امیه، و پس از آن تا مدینه ادامه پیدا کرد. هر کجا که اسرای حسینی رفتند، پیام امام حسین علیه السلام نیز با آنان رفت. کاروان اسرای مظلوم کربلا، پیام ایستادگی و دفاع از عقیده را به جان هر جوانمردی رساندند. آنان از هیچ شهری عبور نمی کردند، مگر آنکه مردم به دعوت حسین بن علی علیه السلام لبیک می گفتند. وقتی به شام، مقر حکومت یزید، رسیدند، تخت و بارگاه شاهانه او را بر هم زدند. کاروان حسینی، وجدان هر غافل را بر ضد ظلم فراگیر بنی امیه برمی انگیزت.

پس می توان گفت که اهداف امام حسین علیه السلام، تنها با شهادت ایشان و یارانشان تحقق نمی یافت؛ به همین خاطر خانواده خود را همراه آورد تا اهداف والای خود را یکی پس از دیگری تحقق بخشد. کاروان اسرای کربلا در مسیر حرکت خود پیام نهضت را فریاد می کرد: «این، اهل و عیال حسین علیه السلام است؛ همان کسی که در سرزمین طف (کربلا) به شهادت رسید؛ همان کسی که نوه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و نور چشم ایشان بود. یزید، از روی ظلم و دشمنی، آن امام پاک و بی گناه را به شهادت رساند».

این صحنه ها، قلب مردمان را از جای می کند، فکر و جانشان را برای مقابله با یزید به تلاطم می انداخت و بازوانشان را برای مقابله با ظلم، قدرتی مضاعف می بخشید. همراهی خانواده امام حسین علیه السلام در کربلا، تقویتی بی بدیل برای نهضت ایشان بود.

وظیفه خطیری بر دوش کاروان حسینی قرار داشت: وظیفه پیام رسانی نهضت به تمامی نواحی و بلاد اسلامی. چه بسیار مواضعی که زن و فرزند امام حسین علیه السلام در آن فرود آمدند و با زبان گویای خویش، جنگ تمام عیاری را علیه دشمنان به راه انداختند و در همان حال اسارت، پیام اباعبدالله علیه السلام را منتشر کردند؛ از جمله:

الف) خطبه حضرت زینب علیه السلام در کوفه

یکی از این موارد، خروش زینب کبری علیه السلام، شیرزن عرب و وارث حیدر علیه السلام بود. هنگامی که

ایشان مردم را در محله‌های کوفه مشغول گریه دید، به آنان اشاره کرد که ساکت شوند. پس هر صدای ریز و درشتی ساکت گشت، نفس‌ها قطع شد و در آن هنگام، زبان به سخن گشود و فرمود: شکر از آن خداست و درود و صلوات بر محمد ﷺ و خاندان خوب و پاک او. اما بعد از حمد و صلوات، ای مردم کوفه، ای فریب‌کاران نیرنگ‌باز، آیا گریه می‌کنید؟! گریه‌تان بی‌پایان باشد و ناله‌تان آرام ننگردد! مَثَل شما مَثَل «زنی است که رشته‌های خود را با قوت می‌بافت و سپس دوباره باز می‌کرد. شما قسم‌ها و تعهداتان را مایه فساد و خیانت قرار داده‌اید». (نحل: ۹۲)

آیا در شما خصلتی به جز گزافه‌گویی، آلودگی، شرارت، خودبینی، دروغ، کینه و چاپلوسی و تملق، به‌سان کنیزان، وجود دارد؟! در مقابل دشمن کاری جز لاف‌زدن و اشاره چشم و ابرو بلدید؟! شما مانند مکان سرسبزی هستید که در لجنزارها روییده است [که ظاهرش زیبا و باطنش آلوده است] یا نقره‌ای که با آن قبر مرده را آراسته‌اند. بدانید که «برای آخرت خود کردار زشتی از پیش فرستادید و به خشم خداوند گرفتار، و در عذاب جاوید خواهید ماند». (مائده: ۸۰)

آیا گریه می‌کنید و فریاد سر می‌دهید؟! آری، به خدا «زیاد بگریید و کمتر بخندید» (توبه: ۸۲)؛ زیرا تاریخ را به ننگ و عاری آلوده ساختید که هرگز نمی‌توانید آن را بشوید! آری، چگونه می‌توانید این ننگ را از دامان خود بزدايید که نوه پیامبر خاتم و معدن رسالت ﷺ را کشته‌اید؟! کسی که بزرگ شما و فروغ راهتان بود؛ کسی که پشتوانه خوبانتان و پناهگاهی برای پیش‌آمدهای ناگوارتان بود؛ کسی که آقا و سرور جوانان بهشت بود. «بدانید که بد و زور و وبالی به دوش می‌کشید». (انعام: ۳۱) نابودی و ویرانی بر شما باد! از رحمت خدا دور، و از باب او مطرود باشید! کوششتان به باد رفت، «دست‌هایتان بریده باد» (مسد: ۱) آنچه به دست آوردید، خسارت‌بار بود و «گرفتار خشم خدا و رسول او گشتید» (بقره: ۶۱) و «ذلت و بیچارگی بر شما زده شد». (بقره: ۶۱)

وای بر شما مردم کوفه! آیا می‌دانید چه جگری از رسول خدا ﷺ تکه تکه کردید و چه عزیزان پرده پوشی از آن حضرت را از خانه خارج ساختید؟! آیا می‌دانید چه خونی را از آن بزرگوار بر زمین ریختید و چه احترامی را از او هتک کردید؟! کاری که کردید، چنان بزرگ و زشت بود که «نزدیک است آسمان‌ها تکه تکه شود و زمین دو نیم شده و کوه‌ها به شدت از هم بپاشد!» (مریم: ۹۰) زشتی جنایتان، به فراخی زمین و گستردگی آسمان است! آیا تعجب می‌کنید اگر آسمان برای این جنایت، خون ببارد؟! «همانا شکنجه و عذاب آخرت، ننگین تر خواهد بود و هرگز یاری نمی‌شوند». (فصلت: ۱۶)

مراقب باشید مهلتی که به شما داده شده است، شما را به خفت و نابودی نکشاند و به فکر جبران باشید؛ زیرا جنایت شتاب زده شما باعث نمی‌شود که خدا باعجله از شما انتقام گیرد و او از دیر شدن انتقام نمی‌هراسد و «همانا پروردگار شما در کمینگاه است» (فجر: ۱۴) (ابن طاووس، بی تا، ص ۱۰۵-۱۰۸)

این خطبه، یکی از مواضعی بود که سرور بانوان، زینب کبری علیها السلام، پرچم قیام و نهضت را برافراشت و در ابتدای ورود به کوفه، فضای شادی و سرور کوفیان را به حزن و گریه و حیرت تبدیل کرد و نزدیک بود که قیام جدید را در کوفه پدید آورد. هنگامی که ابن زیاد ملعون، متوجه این خطر شد، به سرعت کاروان اسرا را روانه شام کرد.

ب) خطبه حضرت زینب علیها السلام در شام

اسیران حسینی وارد شام شدند؛ در حالی که یزید و اطرافیان، سرمست از پیروزی و شادی و سرور بودند؛ زیرا عده‌ای خارج شده از دین را آشکارا کشته، و زن و فرزندشان را به اسارت گرفته بود. در مجلس یزید، بزرگان و عالمان، ریش سفیدان و اشراف و والیان و سرپرستان طایفه‌های مختلف عرب حضور داشتند. وارث شجاعت حیدر، این جلسه را بهترین فرصت برای جهاد و قیام دانست و رسالت برادر شهیدش، حسین علیه السلام، را این گونه به سرانجام رسانید و در برابر یزید، بی پروا گفت:

ستایش از آن خدایی است که پروردگار جهانیان است و درود او بر پیامبر صلی الله علیه و آله و همه فرزندان پاک آن بزرگوار. خدای سبحان به درستی فرمود: «سپس بدترین

عاقبت در انتظار کسانی است که مرتکب رفتار زشت و ناپسند شدند؛ اینکه آیات

خدا را دروغ شمردند و آن را به باد تمسخر گرفتند». (روم: ۱۰)

ای یزید، آیا چنین می‌پنداری که وقتی کرانه‌های زمین و افق‌های آسمان را بر ما تنگ کرده و راه‌ها را بر ما بسته‌ای و در کوچه‌ها و شهرها، ما را همچون اسیران و بردگان گردانده‌ای، در پیشگاه خدا ما ذلیل و خوار، و تو محترم گشته‌ای؟! آیا گمان می‌کنی که این، نشانه جایگاه بلند تو نزد خداست؟! آیا باد در بینی افکنده، به خود می‌نازی و با شادی و خرسندی به اطرافت می‌نگری که دنیا به تو روی آورده و کارها بر وفق مراد توست و فرمانروایی و سلطنتی که از آن ماست، برای تو هموار گشته است؟! پس شتاب نکن و آهسته‌تر برو! آیا فراموش کرده‌ای که خدا می‌فرماید: «و کسانی که کفر ورزیدند، گمان نبرند مهلتی که به آنان داده‌ایم به سود آنان است؛ هرگز! ما به آنان مهلت می‌دهیم تا بر گناهانشان بیفزایند و برایشان عذابی رسواگر و خوارکننده خواهد بود». (آل عمران: ۱۷۸)

ای فرزند آزادش‌گان، آیا عدالت است که زنان و کنیزکان خود را پشت پرده‌های امن و محفوظ قرار دهی و دختران پیامبر خدا ﷺ را در بند اسارت کشیده، بدون هیچ پرده‌پوشی و حفاظتی، از این شهر به آن شهر ببری؟! آیا انصاف است که چهره آن پاناکان را نمایان سازی تا دشمن به آنان بنگرند و مردم کوی و برزن برای دیدن آنان گردن بکشند و افراد دور و نزدیک و پست‌فطرت و شریف به دقت آنان را برانداز کنند؟! آن هم درحالی که از مردان غیرتمندشان، هیچ سرپرست و کاروان‌سالاری در کنارشان نیست! چگونه می‌توان به مراقبت و یاری کسی امید داشت که دهان و دندانش جگر پاکان را جویده و گوشت او از خون شهیدان روییده است؟! چگونه می‌توان انتظار مدارا و مهربانی داشت از کسی که با نگاهی به شدت بغض‌آلود و کینه‌توز به ما می‌نگرد و دلش ملامت از حقد و کینه و دشمنی نسبت به ما خاندان رسالت است؟!!

سپس بدون اینکه گفتارت را گناهی بزرگ به حساب آوری، جسورانه می‌گویی:

«ای کاش پدران و نیاکانم بودند و فریاد شادی سر می دادند و می گفتند: هان ای یزید! دستت فلج مباد!»^۱ در حالی که با چوب دستی بر دندان های سرور جوانان اهل

۱. مؤلف: این جملات بخشی از ابیات ابن زبیری است که یزید آن را قبل از خطبه حضرت زینب رضی الله عنها می خواند و این، نشانه ای قطعی بر کفر یزید و اعتقاد نداشتن او به اسلام است. آن اشعار، این است:

لَيْتَ أَشْيَاخِي بِيَدْرِ شَهْدُوا جَزَعَ الْخَزْرَجِ مِنْ وَقَعِ الْأَسَلِ
فَأَهْلَسُوا وَ اسْتَهْلُوا فَرِحًا ثُمَّ قَالُوا يَا يَزِيدُ لَا تَشَلُّ
فَدَقْنَا الْقَوْمَ مِنْ سَادَاتِهِمْ وَ عَدَلْنَا بِبَدْرِ فَأَعْتَدَلْ
لَعِبَتْ هَاشِمٌ بِالدَّيْنِ فَلَا خَبَرَ جَاءَ وَلَا وَحَى نَزَلْ
لَسْتُ مِنْ خِنْدِفٍ إِنْ لَمْ أَنْتَقِمْ مِنْ بَنِي أَحْمَدَ مَا كَانَ فَعَلْ

کاش نیاکان و بزرگان تیره و تبار من - که در «بدر» کشته شدند - بودند
و شیون و فریاد مسلمانان را بر اثر ضربات نیزه ها در جنگ احد می دیدند.

آن گاه بود که از شور و شادمانی، فریاد سر می دادند

و می گفتند: هان ای یزید! بزن که دست معیوب و بریده مباد!

ما سروران و رهبران آنان را کشتیم

و این کشتار به جای کشته های جنگ بدر بود که اینک سر به سر شد!

قبیله هاشم حکومت را بازیچه نیل به مقاصد خود قرار دادند،

و گرنه نه خبری از آسمان آمد و نه وحیی نازل شد.

من از دودمان خندف نخواهم بود

اگر از آل احمد انتقام نگیرم.

(طبرسی، ۱۴۰۳ق، ج ۲، ص ۳۰۷)

بهشت، ابا عبدالله الحسین علیه السلام، ضربه می‌زنی! آری، چرا چنین نگوئی درحالی که ستارگان زمین از نسل پیامبر صلی الله علیه و آله و عبدالمطلب را کشتی و پوست از زخم ما برداشته، دودمان‌مان را ریشه کن کردی و در همان حال، فریاد می‌زنی و نیاکانت را صدا می‌زنی؟! آیا چنین می‌پنداری که صدایت به گوش آنان می‌رسد؟! تو نیز به زودی به آنان ملحق خواهی شد و به زودی به همانان خواهی پیوست و آرزو خواهی کرد که ای کاش فلج بودم و چنین نمی‌کردم و ای کاش لال بودم و چنین نمی‌گفتم! بارخدا، حقوق ما را باز ستان و از کسانی که در حق ما بدی کردند، انتقام بگیر و بر کسانی که خون ما را ریختند و دلیرانمان را کشتند، آتش خشم خود را فرود آور. به خدا سوگند که تو با این کار، جز پوست و گوشت خود را ندریدی و طولی نمی‌کشد که به محضر رسول الله صلی الله علیه و آله وارد شوی؛ درحالی که فرزندانش را به خاک و خون کشیده‌ای و احترامش را دربارہ خاندانش شکسته‌ای! این ملاقات، هنگامی است که خداوند همه خاندان او را گرد آورده و پراکندگی آنان را سامان بخشیده است و حقوق پایمال‌شده آنان را پس گرفته است «و هرگز کسانی را که در راه خدا کشته شده‌اند، مرده مپندار؛ بلکه آنان زندگانی هستند که در بارگاه پروردگارشان روزی داده می‌شوند». (آل عمران: ۱۶۹) همین کافیست که خدا تو را محاکمه کند و محمد صلی الله علیه و آله دشمنت باشد و جبرئیل، پشتیبان ستمدیدگان باشد. به زودی کسی که تو را وسوسه، و بر گردن مسلمانان سوار کرد، خواهد دانست که «بد جایگزینی در انتظار ستمگران خواهد بود» (کهف: ۵۰) و «کدامین شما، ناتوان‌تر و در موقعیت بدتری خواهید بود». (مریم: ۷۵)

اگر چه پیشامدهای روزگار، مرا مجبور کرد که با تو هم کلام کردم، ولی جایگاهت را بی‌ارزش انگاشته، ملامت و بی‌آبرو کردن تو را به نهایت خواهم رساند و بیشترین سرزنش‌ها را به سویت روانه خواهم کرد. اما چه باید کرد که دیدگان، اشک‌بار و دل‌ها شعله‌ور و سوزان است! شگفتا و شگفتا که لشکریان آزرده‌شده شیطان، نجیبان

از لشکر خدا را به شهادت رساندند و چنگال کثیفشان را آغشته به خون ما کردند و دندان گرگ صفتشان را در گوشت تن ما فرو بردند.

این پیکرهای پاک و مطهر ماست که بارها طعمه گرگ‌های درنده شده و زیر چنگال کفتارها، به خاک افتاده است! اگر ما را برای خود غنیمی می‌پنداری، به زودی خواهی فهمید که اسارت ما، مایه زیان و بی‌آبرویی توست؛ آن‌گاه که چیزی نداری، مگر آنچه از پیش فرستاده باشی «و پروردگارت هرگز به بندگان ظلم نمی‌کند». (حج: ۱۰)

من از ظلم تو، فقط به بارگاه خدا شکایت می‌کنم و تکیه‌گاهم فقط اوست و تو هر فریب و نیرنگی که می‌توانی، به کار گیر و از هیچ اقدام و تلاشی دریغ مکن و همه تلاشت را به کار گیر! پس به خدا سوگند که نام ما را نمی‌توانی از میان برداری و دین و وحی را نمی‌توانی بکشی و لکه ننگ و عار این ستم را نمی‌توانی از دامان خود بشویی! رأی و نظر تو، به شدت سست، و روزهایت بسیار اندک، و دارودستهات رو به پریشانی و پراکندگی است! به یاد آور روزی را که نداگری ندا می‌دهد: «به هوش باشید که لعنت و نفرین خدا بر ستمگران است». (هود: ۱۸)

ستایش از آن خدایی است که سعادت و آمرزش را برای اولین ما، و شهادت و رحمت خویش را برای آخرین ما رقم زد و از او می‌خواهیم که پاداش شهیدان ما را کامل کند و بر اجرشان بیفزاید و ما را بازماندگانی شایسته برایشان قرار دهد که او، پرمهر و بامحبت است. «او ما را بس است و خوب حمایتگر و کارسازی است». (آل‌عمران: ۱۷۳) (ابن نما حلی، ۱۴۰۶ق، ص ۱۰۱ و ۱۰۲)

سرور بانوان، افکار را به ظلم و ستم یزید و روش باطل بنی‌امیه متوجه ساخت. این حرکت شجاعانه ایشان، حقیقتاً بزرگ‌تر و پرفایده‌تر از شمشیر زدن در میدان نبرد بود.

ج) خطبه امام سجاد علیه السلام در کوفه

بیماری امام سجاد علیه السلام به حدی وخیم بود که دشمن از کشتن ایشان صرف نظر کرد. با این

حال، ایشان هرگز از قیام و افشاگری دست نکشید و در کوفه و شام، بی‌مهابا خطبه‌های آتشینی ایراد کرد. ایشان، ذهن مردم را متوجه این سؤالات می‌ساخت که «این اسیران، چه کسانی هستند؟ برای چه اسیر شده‌اند؟ چه کسی آنان را به اسارت گرفته است؟ و...» و از فصاحت‌های بی‌شمار بنی‌امیه، پرده برمی‌داشت و نسب پر جرم و جنایتشان را به همگان یادآوری می‌کرد.

امام سجاد علیه السلام هنگامی که کاروان حسینی وارد کوفه شد، افسار سخن را به دست گرفت و در عین بیماری و ضعف، وظیفه خود را به خوبی ادا کرد. ایشان به حاضران اشاره کرد تا ساکت شوند و پس از حمد و ثنای الهی فرمود:

ای مردم، کسی که مرا می‌شناسد، می‌شناسد و کسی که نمی‌شناسد، بداند که من علی علیه السلام، فرزند حسین علیه السلام و نوه علی بن ابی‌طالب علیه السلام هستم. من فرزند کسی هستم که در جوار رود فرات، سر بریده شد؛ بدون اینکه نسبت به کسی ستمی کرده باشد یا کسی را فریب و نیرنگ داده باشد تا از او انتقام گیرند. من فرزند کسی هستم که حرمتش لگدمال شد و تمام دارایی‌اش به تاراج رفت و خانواده‌اش اسیر شدند و خودش، زجر کش شد و همین، برایم کافی و افتخاری بس بزرگ است!

شما را به خدا سوگند می‌دهم آیا شما نبودید که نامه‌هایی به پدرم نوشتید و با او عهد و پیمان یاری بستید و بلافاصله او را تنها گذاشتید؟!

نفرین بر شما و ننگ بر تصمیم و عهدتان! با چه رویی در چشمان رسول خدا صلی الله علیه و آله نگاه می‌کنید، هنگامی که به شما بگوید: «خاندانم را کشتید و حرمت مرا لگدمال کردید و هرگز از امت من نیستید!»

در این هنگام از گوشه و کنار صدای فریاد مردم بلند شد و به یکدیگر گفتند: «نادانسته، خود را بیچاره و بدبخت کردیم!» آن‌گاه امام سجاد علیه السلام فرمود:

رحمت خدا بر کسی که نصیحت و توصیه من درباره فرمانبرداری از خدا و پیامبر و اهل بیتش را بپذیرد؛ زیرا «برای ما در زندگی و منش پیامبر صلی الله علیه و آله الگویی نیکو وجود دارد». (احزاب: ۲۱)

در این هنگام مردم یکپارچه گفتند:

ما سخنان را شنوا، و نصیحتت را پذیراییم و از حرمت از دست رفته‌ات محافظت می‌کنیم. هرگز از تو روی نخواهیم گرداند و از تو کناره نخواهیم گرفت. مطلبی که مدّ نظر داری را بگو؛ زیرا ما با کسی که با تو دشمنی کند، دشمنیم و با کسی که با تو دوستی نماید، دوستیم. ما حتماً یزید را دستگیر خواهیم کرد و از تمامی کسانی که به شما و ما ظلم کردند، دوری می‌جوییم!

امام سجاد علیه السلام در پاسخ آنان فرمود:

هرگز و هرگز! ای دغل‌بازان حيله‌گر و گرفتاران شهوات و هوس‌ها، آیا به من نیز همچون پدرم، وعده‌های دروغین می‌دهید؟! هرگز! به پروردگار مرکب‌هایی که زائران را از مکه به منا و عرفات می‌برند سوگند، زخم عمیقی که بر پیکر ما وارد ساختید، هنوز جوشان است و بند نیامده! دیروز پدرم و بسیاری از خانواده‌ام کشته شدند و غم از دست دادن رسول خدا صلی الله علیه و آله پدرم و فرزندانش را از یاد نبرده‌ام. تلخی این غم‌ها را در کامم، و فشارش را بر گلویم، و سنگینی‌اش را روی سینه‌ام احساس می‌کنم. از شما خواهش می‌کنم که نه با ما باشید و نه بر ضد ما!

سپس شروع به خواندن این اشعار کرد:

تعجبی نیست اگر حسین علیه السلام به شهادت رسید؛ چرا که پدرش که بهتر و گرانقدرتر از او بود نیز به همین سرنوشت دچار شد. ای کوفیان، از مصیبت جانگدازی که بر حسین علیه السلام وارد شد، شاد نباشید.

جانم فدای کسی که در کنار شط فرات به شهادت رسید و آتش سوزان جهنّم در انتظار قاتلاتش خواهد بود. (ابن نما حلی، ۱۴۰۶ق، ص ۸۹ و ۹۰)

د) خطبه امام سجاد علیه السلام در حضور یزید

مجلس یزید، جولانگاه دیگری برای آگاهی‌بخشی و ادامه قیام توسط امام سجاد علیه السلام بود. یزید دستور داد تا خطیبی به منبر رود و از بدی‌های امام حسین و پدر بزرگوارش علیه السلام بگوید.

خطیب پس از حمد و ثنای الهی، تا می‌توانست نسبت به این دو امام بزرگوار اهانت کرد و از یزید و معاویه نیز بیشترین تعریف و تمجید را به عمل آورد. امام سجاد علیه السلام رو به خطیب کرد و فرمود: «وای بر تو! آیا رضایت مخلوق را در برابر خشم خالق عوض کردی؟! جایگاهت در آخرت آکنده از آتش خواهد بود!» سپس به یزید فرمود: «ای یزید، اجازه بده به منبر روم و مطالبی را بیان کنم که در آن، رضایت الهی و اجر و ثوابی برای شنوندگان باشد».

یزید اجازه نداد. مردم به او گفتند: «ای امیر مؤمنان (!) به او اجازه بده تا خطبه بخواند و مطالبش را بشنویم».

یزید گفت: «او اگر به منبر رود، پایین نخواهد آمد؛ مگر اینکه من و دودمانم را مفتضح سازد».

مردم گفتند: «حرف‌های یک جوان، چه تأثیری خواهد داشت؟!»

یزید گفت: «اینان خاندانی هستند که از کودکی، علم در کامشان ریخته شده است».

اصرار مردم ادامه داشت تا آنکه یزید اجازه داد. امام سجاد علیه السلام از منبر بالا رفت و پس از حمد و ثنای الهی و درود و صلوات بر پیامبر صلی الله علیه و آله چنان خطبه‌ای خواند که چشمان را اشکبار، و دل‌ها را بی‌قرار کرد. ایشان فرمود:

به ما، شش موهبت عطا شده است و به هفت فضیلت مفتخریم؛ دانش، بردباری، بخشندگی، خوش‌زبانی، دلیری و محبوبیت در دل‌ها مواهبی است که به ما داده شده است و هفت فضیلت، این است که پیامبر برگزیده، حضرت محمد صلی الله علیه و آله، از ماست؛ کسی که بسیار راستگوست (امام علی علیه السلام)، از ماست؛ جعفر طیار از ماست؛ حمزه، شیر خدا و رسولش از ماست؛ سیده زنان عالمین (حضرت فاطمه علیه السلام از ماست) دو نوه این امت (امام حسن و امام حسین علیه السلام) از ما هستند.

هر کس مرا می‌شناسد که می‌شناسد و هر کس نمی‌شناسد، من خود را معرفی می‌کنم: منم فرزند مکه و منم فرزند زمزم و صفا؛ منم فرزند کسی که حجرالأسود در عبای او حمل شد؛ منم فرزند بهترین کسی که تاکنون لباس به تن کرده و عبا به

دوش افکنده؛ منم فرزند بهترین کسی که تاکنون، با کفش یا پابرهنه، بر زمین قدم نهاده؛ منم فرزند بهترین کسی که طواف و سعی به جای آورده؛ منم فرزند بهترین کسی که به حج مشرف شده و لَبَّیک گفته؛ منم فرزند کسی که با بُراق (حیوانی که پیامبر را به معراج برد) در آسمان سفر کرده؛ منم فرزند کسی که در معراجش، «از مسجدالحرام به مسجدالاقصی برده شده» (اسراء: ۱)؛ منم فرزند کسی که جبرئیل امین، او را تا سدرهالمنتهی بالا برده؛ منم فرزند کسی که «آنقدر به خدا نزدیک شده که به اندازه دو کمان یا کمتر میانشان فاصله بوده» (نجم: ۸ و ۹)؛ منم فرزند کسی که با فرشتگان آسمان، نماز خوانده؛ منم فرزند کسی که خداوند جلیل، از طریق وحی با وی سخن می‌گفته است.

منم فرزند محمد مصطفی ﷺ و علی مرتضی ﷺ؛ منم فرزند کسی که بر صورت مشرکین کوبید تا همگی «لا اله الا الله» گفتند؛ منم فرزند کسی که در رکاب رسول خدا ﷺ با دو شمشیر و دو نیزه می‌جنگید؛ منم فرزند کسی که دو بار هجرت کرده و دو بار بیعت کرده؛ منم فرزند کسی که در جنگ بدر و حُنین شمشیر زده؛ منم فرزند کسی که حتی به اندازه پلک زدنی هم به خدا کفر نورزیده؛ منم فرزند سرآمد مؤمنان، وارث پیامبران، شکننده کافران و مشرکان، ستون خیمه مسلمانان، نور و روشنگر مجاهدان، زینت عبادت‌کنندگان، تاج سر گریه‌کنندگان، صبورترین صابران و برترین قیام‌کنندگان؛ منم از دودمان یاسین، همان فرستاده پروردگار؛ منم فرزند کسی که جبرئیل او را تأیید کرده و میکائیل او را یاری می‌داده است؛ منم فرزند کسی که از حریم مسلمانان محافظت می‌کرده و مارقین و ناکثین و قاسطین را در هم کوبیده؛ منم فرزند کسی که با دشمنان هتاکش مبارزه کرده؛ منم فرزند والاترین قریش؛ منم فرزند اولین کسی که دعوت خدا و رسولش ﷺ را اجابت کرده و گوی سبقت را از پیشتانان ربوده؛ منم فرزند شکننده سرکشان، ریشه‌کن‌کننده مشرکان، تیر خدا بر قلب منافقان، زبان گویای حکیمان و عابدان،

یاور دین خدا و ولیّ امر او، بوستان حکمت خدا و صندوقچه علم او؛ منم فرزند آن
 بخشنده گرامی و کریم پرهیزکار که اهل مکه، و مورد رضایت خدا بود؛ آن دلیر
 والا همتی که بسیار صبور بود و بسیار روزه می گرفت؛ آنکه پاک و تدبیرگر بود و
 دودمان ناپاک کافران را به باد می داد و گروه‌ها را متفرق می ساخت؛ ثابت قدم ترین
 مسلمانان در جنگ‌ها، محکم ترینشان در باورها و جدی ترینشان در تصمیم‌ها بود؛
 شیری غرّان که در میدان جنگ، دشمنان را همچون آسیاب خرد می کرد و همچون
 باد آنان را پراکنده می ساخت؛ او شیر حجاز و پهلوان عراق بود و در حوادث مهمی
 همچون اتفاقات مکه، مدینه، مسجد خیف، پیمان عقبه، جنگ بدر و احد، بیعت
 شجره و هجرت نقش آفرینی کرده؛ بزرگ عرب، شیر میدان جنگ، وارث دو
 مشعر و پدر حسن و حسین علیهما السلام، دو نوه پیامبر صلی الله علیه و آله، بود. آری، او جدّ من، علی بن
 ابی طالب علیه السلام است.

منم فرزند فاطمه زهرا علیها السلام؛ منم فرزند سرور زنان...

امام سجاد علیه السلام در ادامه، آن قدر اوصاف خود و نیاکان پاکش را بیان کرد که گریه و ناله
 شامیان بلند شد. یزید ترسید آشوبی به پا شود. لذا به مؤذّن دستور داد اذان بگوید تا کلام امام
 قطع شود. هنگامی که مؤذّن گفت: «الله اکبر الله اکبر»،

امام سجاد علیه السلام فرمود: «هیچ چیز، بزرگ تر از خدا نیست»

سپس مؤذّن گفت: «اشهد ان لا اله الا الله»

و امام فرمود: «مو و پوست و گوشت و خونم، به یگانگی خدا شهادت می دهد».

سپس مؤذّن گفت: «اشهد ان محمداً رسول الله»

امام سجاد علیه السلام از بالای منبر رو به یزید کرد و فرمود: «ای یزید، آیا این محمّد صلی الله علیه و آله که مؤذّن
 گفت، جدّ من است یا جدّ تو؟! اگر بگویی جدّ توست که دروغ گفته و کافر شده‌ای و اگر
 بگویی جدّ من است، پس چرا خاندانش را به قتل رساندی؟!» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۴۵،

ص ۱۳۷-۱۴۰)

آری، این گونه بود که امام با سخنان وحی گونه خود، نزدیک بود قیام دیگری را رقم، و بساط یزید را بر هم زند. موارد دیگری از روشننگری شجاعانه ایشان و دیگر افراد کاروان حسینی وجود دارد که جهت اختصار، به همین مقدار بسنده می کنیم.

۲. مشیت الهی

دلیل دیگر این بود که مشیت الهی به این کار تعلق گرفته بود تا نتایج ارزشمندی همچون انتشار حق و مبارزه با باطل و دفع آن، به طور کامل محقق شود. امام حسین علیه السلام در گفت و گویی با ام سلمه از این حقیقت پرده برداشت: «خداوند حکیم اراده کرده که مرا کشته و سر بریده از سر ظلم و دشمنی، و خانواده و قوم و زنانم را آواره، و کودکانم را سر بریده و در بند اسارت ببیند؛ درحالی که فریاد کمک سر دهند و یار و یآوری نیابند». (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۴۴، ص ۳۳۱)

همچنین هنگامی که برادرشان، محمد بن حنفیه، به ایشان گفت: «اگر می دانید که کشته خواهید شد، چه معنایی دارد که زنان را به دنبال خود می برید؟!» ایشان پاسخ دادند: «جدم رسول الله صلی الله علیه و آله به من فرمود که خدا اراده کرده است زن و بچه تو را به دور از خانه، در حال اسارت ببیند. پیامبر صلی الله علیه و آله به من دستور داد که راضی به خواست الهی باشم». (ابن طاووس، بی تا، ص ۴۰)

ابن عباس از سر دلسوزی به ایشان مشورت داد که خانواده را با خود ببرید و از کشته شدن و اسارت ایشان اظهار ترس و نگرانی کرد. امام به او فرمود: «ای پسرعمو، من پیامبر صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم و به من دستوری داد که نمی توانم از آن سرپیچی کنم؛ ایشان به من دستور داد که خانواده را همراه خود ببرم». (بحرانی، ۱۴۱۳ق، ج ۳، ص ۴۸۵)

۳. نگرانی امام نسبت به آنان

امام حسین علیه السلام در آن شرایط به کسی اعتماد نداشت تا خانواده شان را به او بسپارد؛ همان طور که در ادامه گفت و گویشان با ابن عباس فرمود: «اینان، امانت های پیامبر صلی الله علیه و آله هستند و من به هیچ کس اعتماد ندارم تا این امانت ها را به او بسپارم». (بحرانی، ۱۴۱۳ق، ج ۳، ص ۴۸۵)

ایشان می‌ترسید که اگر آن پاکان بی‌دفاع را نزد کسی بگذارد، یزید پست‌فطرت به آنان جسارتی روا دارد، آنان را به قتل رساند، اسیر یا اذیت کند و این، بزرگ‌ترین مصیبتی است که در حال حیات یک مرد می‌تواند بر او وارد شود.

همچنین ممکن بود که یزید خبیث با گروگان گرفتن آنان، امام را در تنگنا قرار دهد و نهضت ایشان را با شکست مواجه کند. (ابن طاووس، بی‌تا، ص ۵۱)

۴. جدا نشدن خانواده از امام

دلیل دیگر این است که خانواده ایشان نیز حاضر نبودند از ایشان جدا شوند؛ زیرا ایشان قوی‌ترین تکیه‌گاه و یگانه پناهگاه علویان در مشکلات و سختی‌ها بود و غیرتمندترین غیرتمندان و شجاع‌ترین شجاعان در آن خاندان به شمار می‌رفت. با این اوصاف، چگونه خانواده و برادرانش او را رها کنند؟! این مطلب، از گفت‌وگوی ایشان با ابن عباس مشخص می‌شود که فرمود: «آنان (خانواده و عیال) نیز از من جدا نمی‌شوند...». (بحرانی، ۱۴۱۳ق، ج ۳، ص ۴۸۵)

همچنین وقتی ابن عباس صحبت از همراه نبردن خانواده را به میان آورد، سرور بانوان، حضرت زینب علیها السلام، فرمود:

ای ابن عباس، آیا به بزرگ و ریش‌سفید ما مشورت می‌دهی که ما را در مدینه بگذارد و خودش به تنهایی برود؟! ... آیا روزگار، کسی جز او برای ما باقی گذاشته است؟! نه به خدا قسم! ما با او زنده می‌مانیم و با او می‌میریم! (بحرانی، ۱۴۱۳ق،

ج ۳، ص ۴۸۵)

۵. جلوگیری از تحریف واقعیت

دلیل دیگر برای اینکه حضرت خانواده را با خود بردند، این بود که آنان از ظلم و دشمنی بنی‌امیه با خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله پرده بردارند و واقعیت نفاق‌آلود و فریبکارانه بنی‌امیه را با اتفاقاتی واقعی و همه‌فهم بر ملا سازند. یزید در تلاش بود تا جامعه را فریب دهد و واقعیت‌ها را وارونه جلوه دهد. او قصد داشت چنین شایعه پراکند که «کشته‌شدگان، کسانی بودند که از دین خارج گشتند و اسیران، افرادی بی‌دین هستند».

اهل و عیال امام حسین علیه السلام اجازه ندادند که واقعیت عوض شود و جهاد مقدس امام حسین علیه السلام و یارانشان، از مسیر خود منحرف گردد. همه عالم با افشاگری و خطبه‌های روشنگرانه اسرای کربلا فهمید که کشته‌شدگان کربلا، عده‌ای بی‌سروپا و خارج‌شده از دین نبودند؛ بلکه حسین علیه السلام و یارانش، آن مهتران و پاکان روزگار بودند. همه فهمیدند که اسیران کربلا، افرادی بی‌دین و بی‌هویت نبودند؛ بلکه خاندان پاک رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند که بند اسارت و بی‌حرمتی، بر دست و جانشان سنگینی می‌کرد. لذا بازماندگان کربلا، قوی‌ترین وسیله برای مقابله با مکر و تحریف بنی‌امیه بودند.

۶. تحریک غیرت و عواطف جامعه اسلامی

هدف دیگر از همراه کردن خانواده، این بود که کمی به غیرت جامعه بزرگ اسلام بر بخورد و حرکتی بر ضد حاکمان بی‌دین و ستمگر بنی‌امیه در آنان پدید آید. خبر شهادت مظلومانه امام حسین علیه السلام و قساوت و رذالت بنی‌امیه، توسط کاروان اسرا به گوش جان هر انسان عادل و هوشیاری رسید و سبب ایجاد کینه و عصبانیت شدید در دل هر شنونده‌ای شد. این حرکت باعث شد که کوچک و بزرگ، با شنیدن خبر شهادت آن بزرگوار، از یزید و رفتار شنیع او ابراز نفرت و براءت کنند و کسی باقی نماند، مگر اینکه صدای مظلومیت و حق‌طلبی حسین علیه السلام به او برسد. بدین سبب قیام ایشان و اسارت خانواده‌شان، قیام‌های دیگری را در پی داشت و سبب تحرکات دیگری در جامعه اسلامی شد.

از جمله این قیام‌ها، قیام مردم مدینه بود. خانواده ابا عبدالله علیه السلام پس از بازگشت به مدینه، برای حسین علیه السلام نوحه و عزاداری، و مصائب ایشان را یادآوری می‌کردند؛ مصائبی که قلب انسان را جریحه‌دار، و جگر او را آب می‌کند. مردم مدینه، به طور دائم، شاهد این صحنه بودند و به خانواده ایشان تحیت و تسلیت می‌گفتند و پس از مدتی، به آتش سوزانی بر ضد یزید تبدیل شدند تا آنکه واقعه دردناک حرّه به وقوع پیوست.

در همان راستا، قیام ابن زبیر، توّابین، مختار، فرزند مالک اشتر شکل گرفت و پس از آن،

قیام زید بن علی و حسین بن علی علیهما السلام در سرزمین فِخ و ده‌ها قیام اعتراض‌آمیز دیگر، توسط مصلحان جامعه پدید آمد.

امام حسین علیه السلام خانواده و حتی کودکان خود را همراه با خود به سرزمین شهادت و بلا برد تا دین خدا را یاری کند و هدف قیام خود را قوت بخشد.

پس از واقعه کربلا، هدف ایشان محقق شد و پایه‌های حکومت ستمگر اموی سست گشت و شاخه‌های آن «شجره ملعونه» (اسراء: ۶۰) قطع، و دودمان کافران بریده شد. مسلمانان پس از آن، در اوج گوارایی، پیشرفت، عزت و آقایی زندگی کردند و جوامع مسلمان همگی دوباره به سمت قوت، علم، ثروت و پیشرفت قدم برداشتند و این دقیقاً همان چیزی بود که امام حسین علیه السلام و پیامبر صلی الله علیه و آله و خدای متعال از این قیام اراده کرده بودند.

هدف از جلسات عزای حسینی

مسلمانان و شیفتگان سالار شهیدان همواره برای بزرگداشت مجالس سوگواری و عزای حضرت و شهیدان کربلا اهتمام داشته و بر انجام آن پای فشرده‌اند. هدف از تأسیس و برگزاری این مجالس عبارت‌اند از:

۱. برکات قیام حسینی علیه السلام برای مردم همان زمان

قیام اباعبدالله علیه السلام، از جهات مختلف، حقیقتاً موهبتی سخاوتمندانه برای جامعه بود. این قیام در همان عصر، بهترین اثربخشی و قوت‌دهی را به جامعه اسلامی ارزانی داشت و سایه ظلم و ذلت را از سر آن دور ساخت. به لطف آن قیام بود که جامعه به زندگی سرشار از امنیت و آرامش دست یافت و حاکمان در صدد جلب رضایت مردم برآمدند. پس از آن قیام بود که فرهنگ، علم، صنعت و ثروت مسلمانان به میزان شگفت‌آوری رشد کرد.

۲. برکات قیام حسینی علیه السلام برای نسل‌های بعد

قیام ایشان برای نسل‌های بعدی، خیرات و برکات فراوان‌تری داشت. برگزاری جلساتی به نام ایشان و برای آن بزرگوار، موجب شده تا شیعه از جهت علم و فرهنگ، اراده و نیرو،

ثبات قدم و استقامت و اندوخته‌های مادی و معنوی همواره در اوج قرار گیرد و گوی سبقت را از دیگر مذاهب و گروه‌ها برآید.

جلسات ماتم ابا عبدالله علیه السلام، نمادی پرفروغ از حرکت و حیات مسلمانان است؛ از سبک زندگی مردم گرفته تا شیوه حکومت حاکمان. این جلسات موجب نیرو گرفتن مسلمانان در راه مقابله با ظلم و یاری حق است.

جلسات عزای حسینی و فواید آن، از موضوعاتی است که مطالب بسیاری درباره آن گفته و نوشته شده است؛ تا آنجا که برخی از فیلسوفان و شرق‌شناسان غرب، در تألیفاتشان به صراحت به آن اشاره کرده و نظراتی ستودنی درباره این جلسات و فواید آن بیان کرده‌اند. با این اوصاف، دیگر نیازی به سؤال و کنکاش در این باره وجود ندارد و به همین خاطر این بحث را به صورت مختصر مطرح می‌کنیم.

جلسات عزای حسینی، همچون زمینی خاص و ویژه است که خداوند آن را آفرید، رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را آماده ساخت و ابا عبدالله علیه السلام و لشکریانش در آن کشت و کار کردند و بذر ایمان، پیشرفت و جدیت را در آن کاشتند. سپس خود و خانواده و یاران باوفایشان، آن را آبیاری کردند و پس از ایشان، فرزندان و بازماندگانشان به خوبی از آن نگهداری نمودند.

این همه تلاش و زحمت سبب شد که از دل آن، شاخه‌های بلندی به آسمان سر برآورد و سایه آرامش و اصلاح را بر سر جامعه اسلامی بگستراند و بارزش‌ترین سرمایه را برای مسلمانان به ارمغان آورد؛ ثمراتی که شیعیان و پیروان ایشان، آن را برداشت کردند.

جلسات ماتم سیدالشهدا علیه السلام مسلمانان را در دریای فیوضات الهی غوطه‌ور می‌کند و حضور آنان در این مجالس، ذکر و تسبیح الهی به شمار می‌آید. در ادامه به مهم‌ترین آن برکات اشاره می‌کنیم:

الف) مدرسه‌ای پربرکت

این جلسات، مدرسه‌ای آکنده از علم و آگاهی است و تا قیامت مشغول آگاهی‌بخشی و

خدمت‌رسانی است. دانش‌آموزان این مدرسه، به علوم و پیشرفت‌های متعددی مشغول هستند: علم احکام شرعی و توضیح آن، قوانین و آداب اجتماعی اسلام، علم تاریخ و بیان مهم‌ترین برهه‌های تاریخی و باارزش‌ترین آنها، علم جغرافیا با متقن‌ترین و گسترده‌ترین روش‌ها، علم رجال و شناخت بزرگان از مسلمان و غیر مسلمان، علم عقاید و کلام اسلامی با متقن‌ترین دلایل، از توحید گرفته تا نبوت و امامت و عدل و معاد و هر علمی که باعث رشد و بالندگی جامعه و ترقی بشریت باشد.

به برکت این مدرسه است که در برهه‌های گوناگون تاریخ، عالم‌ترین، متمدن‌ترین، زیرک‌ترین و ماهرترین افراد جامعه اسلامی در دامن فرهنگ شیعه می‌زیسته‌اند. جوزف، فیلسوف و مستشرق فرانسوی، در کتاب الاسلام و المسلمون چه زیبا نوشته است: «اگر اکنون در سراسر گیتی بنگریم، خواهیم دید که نزدیک‌ترین افراد به علم، معرفت، صنعت و ثروت، فقط در میان شیعیان به چشم می‌خورند». این به برکت مدرسه جلسات حسینی است.

ب) محفل همفکری، همدلی و همیاری

جلسات حسینی، محفلی جهت گردهمایی مسلمانان با محوریت دین است که در آن، حال یکدیگر را جویند می‌شوند، در مسائل گوناگون با یکدیگر همفکری و تبادل نظر می‌کنند، نقاط ضعف خود را شناسایی و جبران می‌کنند و به برکت همدلی و همیاری و همکاری که در این جلسات به دست می‌آید، مسلمانان با گام‌های استوار، در میدان‌های مختلف قدم برمی‌دارند. برای دستیابی به این فواید ارزشمند، تلاش فراوان، هزینه‌های گزاف و زحمتی بی‌وقفه لازم است؛ ولی این برکات به برکت برپایی دائمی این گردهمایی - که توسط امام حسین علیه السلام پایه‌ریزی شد - آن به آن و بدون هیچ رنج و زحمتی به جامعه اسلامی تزریق می‌شود.

ج) تقویت عقاید در دفع شبهات

عقاید جامعه با برگزاری این جلسات تقویت می‌گردد و شک و شبهه از اذهان دور می‌شود. این فایده، یکی از ارزشمندترین اهداف در جامعه اسلامی است؛ به همین خاطر

شیعیان همواره در عقیده و روش خود ثابت قدم بوده و با استدلال محکم و درخشان از عقیده‌شان دفاع کرده‌اند. آنان این قدرت را مدیون حسین بن علی علیه السلام هستند.

د) آزاداندیشی و فرار از تحجر

جلسات اباعبدالله علیه السلام، دادگاه بی طرفی است که صلاحیت قضاوت بین حق و باطل را داراست و مجالی برای تحقیق و نقد درباره مسائل دینی، سیاسی، علمی، فرهنگی و... فراهم کرده است. به برکت این جلسات، تفکر و آزاداندیشی در میان مسلمانان قوت می‌یابد و کسانی که به دنبال حق می‌گردند، حقیقت برایشان روشن می‌شود و سطح معرفت و فرهنگ جامعه دائم ارتقا می‌یابد.

حق جویانی که به هر دلیل نمی‌توانند درباره مسائل گوناگون به تحقیق و سؤال پردازند، با حضور در این جلسات به سرچشمه حقیقت دست می‌یابند. یکی از خصوصیات جامعه اسلامی، همین آزاداندیشی و تعادل فکری است که در پرتوی این جلسات، این مهم حاصل می‌شود.

ه) گسترش اهداف قیام حسینی

جلسات عزای حسینی در امتداد قیام اصلاحگر ایشان و به هدف «اصلاح و هدایت جامعه» برگزار می‌شود؛ هدفی که ارزش دارد جان عزیز امام برای آن فدا شود و ایشان تا آخرین قطره خون، برای تحقق آن تلاش کند.

چه بسیار گمراهانی که در جلسات ایشان هدایت شدند! چه بسیار مسیحیان، یهودیان و مجوسییانی که مسلمان شدند! چه بسیار افراد سهل‌انگار و ولنگاری که در این جلسات توبه کردند و دوباره در مسیر حق و دین استقرار یافتند! تمامی این فواید، مرهون روشنگری و توضیح حق و مقابله با باطل است که در جلسات عزاداری محقق می‌شود.

و) مبارزه با ظلم و فساد تا روز قیامت!

جلسات اباعبدالله علیه السلام، مبارزه‌ای بی وقفه با ظلم و ستم است که در هر زمان و عصری ادامه دارد و هیچ‌کس توانایی چیره‌شدن بر آن را ندارد.

ز) الگودهی به جامعه

ذکر فضائل و مناقب رهبران دین و بزرگان اسلام، سبب تقویت عقیده مسلمانان و انتشار جملات و نظرات حکمت‌آمیز و خردورزانه آنان در جامعه است. اقتدا به الگوهایی که در قله‌های اخلاق و دین قرار دارند، همواره موجب عزت و پیشرفت مسلمانان در ابعاد گوناگون زندگی بوده است.

این فواید، فقط به ذکر فضائل معصومین علیهم‌السلام اختصاص ندارد؛ بلکه مردان صالح و درستکار، عالمان، زاهدان و حکمرانان عادل و مؤمن نیز می‌توانند الگوی مناسبی برای ارائه به جامعه باشند و اخلاق و رفتار زیبای آنان، در این جلسات بیان شود.

۳. تحریک عواطف و انقلاب درونی

فایده دیگر این جلسات آن است که با ذکر مصائب و مظلومیت خاندان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم دل‌ها منقلب و متأثر می‌شود. تحریک عمیق عواطف و احساسات باعث ایجاد انگیزه در انسان می‌شود تا در راه حق و بزرگداشت آن تلاش کند و به آن چنگ بیندازد؛ همان‌طور که انتشار خبر شهادت مظلومانه ابا عبدالله علیه‌السلام و ستمگری و سنگدلی امویان، باعث شد شیرازه ظلم و فساد از هم بپاشد.

بسیار شنیده‌ایم که افرادی هیچ اعتقادی به اسلام یا تشیع نداشته‌اند و پس از شنیدن ستم‌های بی‌رحمانه یزید و صبر و تحمل بی‌مانند سیدالشهدا علیه‌السلام، مسلمان و شیعه شده‌اند؛ مصیبت‌هایی که هر وجدان بیداری با دیدن آن به خود می‌گوید: «تحمل چنین مصائبی، فقط در راه دفاع از حق و بلند کردن پرچم آن ممکن است و نشانگر حقیقت شیعه است». مواردی که برشمردیم، تنها گوشه‌ای از فواید ارزشمند این جلسات است و شاید فواید بی‌شماری که از ذکرش صرف نظر کردیم، چندین برابر این موارد باشد.

اگر ما بتوانیم جلسات آن بزرگوار را به صورت منظم و با تلاش و تدبیر لازم برگزار کنیم، با تکیه بر چنین ظرفیتی می‌توانیم از جهت قدرت و نفرت، بر تمامی فرقه‌ها و گروه‌های دینی و غیر دینی عالم پیشی بگیریم؛ همان‌طور که جوزف، مستشرق فرانسوی، در کتاب «الاسلام

و المسلمون» نوشته است: «مدت زیادی نخواهد گذشت که این گروه (شیعه) از جهت تعداد نفرات، بر سایر مسلمانان فائق خواهد آمد».

البته این پیروزی، در گروهی اعتقاد، همت و ثبات قدم در مسیر اباعبدالله علیه السلام است. امیدواریم که در این مقاله توانسته باشیم در حد بضاعت ناچیز خویش به گوشه‌ای از ابعاد حرکت اباعبدالله علیه السلام اشاره کرده باشیم و از خدا می‌خواهیم که ما و همه مسلمانان را در مسیر رضایت خویش موفق بدارد که او بهترین توفیق‌دهنده و یاریگر است.

نتیجه‌گیری

در این مقاله ابتدا گفته شد که بسترهای قیام اباعبدالله علیه السلام عبارت‌اند از: خفقان و بی‌تحریکی حاکم بر جامعه از جهات گوناگون و دشمنی عمیق امویان نسبت به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم. پس علل قیام ایشان در این موارد خلاصه شد: اصلاح جامعه، فرار از یزید، اتمام حجت بر کوفیان، حفظ احترام حرم الهی و گسترش دعوت و قیام حسینی.

پس از آن بیان شد که جلوگیری از سیاست‌های کثیف و منحرف بنی‌امیه، یکی از فواید است؛ سیاست‌هایی مثل: سب امیرالمؤمنین علیه السلام، دور شدن مردم از خاندان پاک و هدایتگر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و تبعیت نکردن از آن مشعل‌های هدایت، پشت کردن به قرآن، گسترش ریاکاری و تظاهر به اسلام در عین دوری عملی از آن، قتل و تبعید یاران اهل بیت علیهم السلام و سپردن مسئولیت‌های مهم اجتماعی به فاسدانی همچون معاویه، یزید، ولید و ابن‌یزید. قوت یافتن مصلحان و مؤمنان و جرئت‌دادن به آنان برای مقابله با ظلم و باطل، فایده دیگر این قیام معرفی شد که شاهد این مطلب، قیام‌هایی است که پس از آن شکل گرفت.

سپس به علل صلح نکردن امام با یزید اشاره شد که عبارت‌اند از: بی‌فایده بودن صلح، کینه عمیق یزید برای کشتن امام و اینکه در هر حال، او قصد کشتن امام را داشت و فسق و کفر آشکار یزید که صلح با او به معنای تأیید اعمال ناشایست او بود.

در ادامه به این سؤال پاسخ دادیم که چرا امام حسین علیه السلام خانواده خود را به کربلا آورد. در جواب گفته شد که مشیت و خواست خدا به این کار تعلق گرفته بود؛ مکان امنی وجود

نداشت تا خانواده در آنجا بمانند؛ خانواده و یاران باوفای امام علیه السلام به هیچ عنوان حاضر نبودند امام را ترک کنند؛ آنان ادامه‌دهنده قیام بودند تا از تحریف کربلا جلوگیری کنند، باطن کثیف بنی‌امیه را برملا سازند و عواطف جامعه غیور مسلمان را تحریک کنند تا در مقابل آن ستمگران قیام کنند.

در آخر، برکات و فواید جلسات عزای حسینی بیان شد؛ از جمله اینکه این جلسات، مدرسه دین، علم و پیشرفت و فرهنگ مسلمانان است؛ این جلسات، مایه همدلی، همفکری و همکاری مسلمانان در جهات گوناگون دینی، فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و... است؛ عقاید مستحکم اسلام در این جلسات مطرح، و شبهات آن پاسخ داده می‌شود؛ آزادی اندیشه و تفکر در این جلسات دنبال می‌شود تا جامعه اسلامی، گرفتار تحجر و خشک‌مغزی نگردد؛ اهداف قیام اباعبدالله علیه السلام - که اصلاح جامعه اسلامی و مقابله با ظلم است - در این جلسات به صورت مستمر و در قرون متمادی ادامه می‌یابد؛ الگوهای موفق اسلامی و اخلاقی به مردم معرفی می‌گردد؛ دل‌ها با ذکر مصائب اهل بیت علیهم السلام، به درد می‌آید و موجب انقلاب درونی افراد می‌گردد.

منابع

قرآن کریم

۱. ابن شهر آشوب مازندرانی، محمد بن علی (۱۳۷۹ق)، مناقب آل أبي طالب، قم، انتشارات علامه، چاپ اول.
۲. ابن طاووس، علی بن موسی (بی تا)، اللهوف فی قتلی الطفوف، قم، انتشارات انوار الهدی.
۳. ابن عبدالبر، یوسف بن عبدالله (۱۴۱۲ق/۱۹۹۲م)، الاستیعاب، تحقیق علی محمد بجاوی، بیروت، دارالجمیل، چاپ اول.
۴. ابن قتیبہ دینوری، عبدالله بن مسلم (۱۴۱۰ق/۱۹۹۰م)، الإمامة و السياسة، تحقیق علی شیری، بیروت، دارالأضواء، چاپ اول.
۵. ابن کثیر، اسماعیل بن عمر (۱۴۰۷ق/۱۹۸۶م)، البداية و النهاية، بیروت، دارالفکر.
۶. ابن نما حلّی، جعفر بن محمد (۱۴۰۶ق)، مثير الأحزان، قم، مدرسه امام مهدی (عج)، چاپ سوم.
۷. ابومخنف، لوط بن یحیی (۱۴۱۷ق)، وقعة الطفّ، قم، انتشارات جامعه مدرسین، چاپ سوم.
۸. بحرانی، سیدهاشم بن سلیمان (۱۱۰۷ق)، مدينة معاجز الأئمة الإثني عشر، قم، مؤسسه المعارف الاسلامیه، چاپ اول.
۹. بلاذری، احمد بن یحیی (۱۴۱۷ق)، انساب الأشراف، تحقیق سهیل زکار و ریاض زرکلی، بیروت، دارالفکر، چاپ اول.
۱۰. حسینی شهرستانی، هبة الدین (بی تا)، نهضة الحسين (ع)، انتشارات مؤسسه البلاغ، تهران.
۱۱. طبرسی، احمد بن علی (۱۴۰۳ق)، الإحتجاج علی أهل اللجاج، تحقیق خرسان، مشهد، نشر مرتضی، چاپ اول.
۱۲. طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۹۰ق)، إعلام الوری بأعلام الهدی، تهران، انتشارات اسلامیه، چاپ سوم.
۱۳. فتال نیشابوری، محمد بن احمد (۱۳۷۵ش)، روضة الواعظین و بصیرة المتعظین، قم، انتشارات رضی، چاپ اول.
۱۴. کشی، محمد بن عمر (۱۴۰۹ق)، رجال کشی (إختیار معرفة الرجال)، مشهد، مؤسسه نشر

دانشگاه مشهد، چاپ اول.

۱۵. مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی (۱۴۰۳ق)، بحار الأنوار، بیروت، دار إحياء التراث العربی،

چاپ دوم.

۱۶. مفید، محمد بن محمد (۱۴۱۳ق)، الإرشاد، قم، کنگره شیخ مفید، چاپ اول.

۱۷. موسوی مقرّم، سیدعبدالرزاق (بی تا)، مقتل الحسين عليه السلام، مؤسّسة البعثة، تهران.